

فهرست

	* فصل اول
۹	انواع شکنجه
	* فصل دوم
۴۱	انواع اعدام
	* فصل سوم
۴۷	گورهای دستجمعی در شیراز
	* فصل چهارم
۶۹	اسامی زندانهای شیراز و چند شهرستان دیگر
	* فصل پنجم
۹۳	اسامی زندانهای تهران

مختصری از شرح حال سرمست اخلاقی‌تابنده



سرمست اخلاقی‌تابنده اهل شیراز، متأهل، که تا اواسط سال ۶۸ بعنوان یکی از عوامل ویژه اطلاعات سپاه پاسداران در استان فارس مشغول کار بود. وی با ۱۱ سال سابقه در سپاه یکی از چهره‌های قابل اعتماد این ارگان در جنوب کشور محسوب می‌شد، پنحوی که رابط ویژه کمیته استان فارس با کمیته مرکزی در تهران

بود و کارش در دایره اطلاعات سپاه پاسداران آنچنان مخفی بود که حتی همسرش تا ۲/۵ سال پس از ازدواج با او به این مسئله پی‌نبرده‌بود.

در طول مدتی که وی در سپاه پاسداران مشغول کار بود، در بسیاری از درگیریهای خیابانی، حمله به مراکز مجاهدین در سالهای اول بعد از انقلاب، دستگیری هواداران مجاهدین و سایر مخالفان رژیم، و نیز شکنجه و اعدام این افراد شرکت مستقیم داشت. به گفته خودش در بازجویی از زندانیان سیاسی در تمامی شکنجهگاههای استان فارس و نیز بسیاری از شهرستانهای دیگر و تهران نقش داشته و شخصاً شاهد فجیع‌ترین جنایتها بوده‌است.

وی درباره دایره اطلاعات سپاه پاسداران که سالها در آن مشغول به کار بود می‌گوید که این دایره اساساً به دو قسمت امنیت داخلی و امور بین‌المللی تقسیم می‌شد. قسمت امنیت داخلی که او در آن کار می‌کرده مسئولیت مقابله با مخالفان سیاسی رژیم و بویژه مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی را عهده‌دار بود و دوایر مختلف دیگری نظیر مبارزه با منکرات و مبارزه با مواد مخدر نیز تحت کنترل

۷

این قسمت بودند. تمامی شکنجهگاهها، مراکز بازجویی و دادستانیهای انقلاب نیز در ارتباط تنگاتنگ با این شعبه کار می‌کردند. سرمست اخلاقی‌تابنده چه از طریق همقطاران خود در دایره امور بین‌المللی و چه از طریق شرکت در جلسات مشترک تا حدی در جریان فعالیتهای برون مرزی سپاه بخصوص در زمینه آموزش پاسداران در کشورهای خارجی یا اقدامات تروریستی نیز قرار می‌گرفت.

وی می‌گوید مطالبی که در این گزارشات آمده بخش بسیار کوچکی از مشاهدات و اطلاعات او می‌باشد، (این مطالب عیناً از روی نوشته خودش تایپ شده‌است).

فصل اول

انواع شکنجه

نمونه‌های زیادی از شکنجه‌ها وجود دارد که خود من در آن بودم و هم شاهد بسیاری از نمونه‌های تجاوز بوده‌ام. بارها شاهد تجاوز به دختران ۸ ساله تا زن پنجاه ساله بوده‌ام. حال چند نمونه از شکنجه‌ها که همین الان در زندان‌ها رواج دارد و چند نمونه تجاوز را بازگو می‌کنم:

۱ - شکنجه‌های روانی:

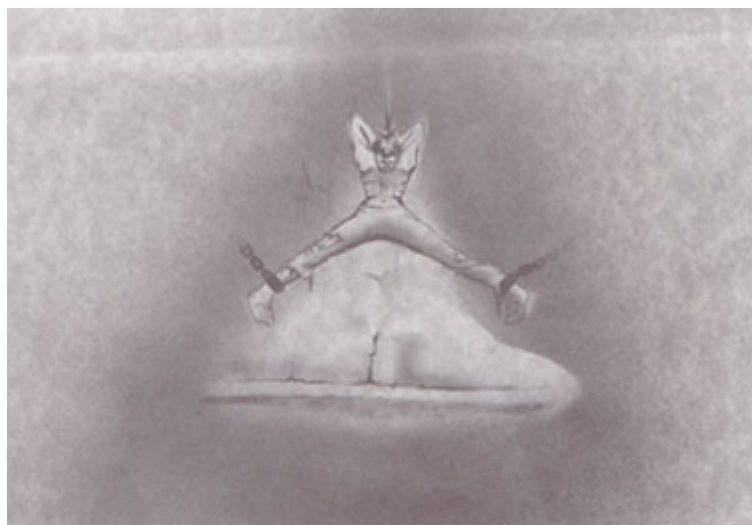
به این صورت است که مردی اگر دستگیر شده باشد زن او یا خواهرش را می‌آورند و جلوی چشمان او بهش تجاوز می‌کنند تا اعتراف کند و یا پدر و مادر او را می‌آورند و می‌گویند که جلوی فرزند خود با همدیگر آمیزش کنند و بعد هم با تهدیدات خیلی سخت از پدر و مادر که باید این کار را بکنند و به کسی بازگو نکنند یا طفل شیرخوار را در برابر پدر و مادرش ۲۴ ساعت حتی ۴۸ ساعت گرسنه نگه می‌دارند و یا بچه‌ها را می‌آورند جلوی پدر و مادر آنها را کتک می‌زنند و اذیت می‌کنند و یا نیمه شب پی‌درپی به در سلول آنها می‌کوبند یا شب بوسیله بلندگو در بند یا سلول صدای دلخراش داد و فریاد را پخش می‌کنند یا مدت‌ها او را در مقابل اعدام‌شدگان قرار می‌دهند یا جلوی چشمان او کسی را اعدام می‌کنند.

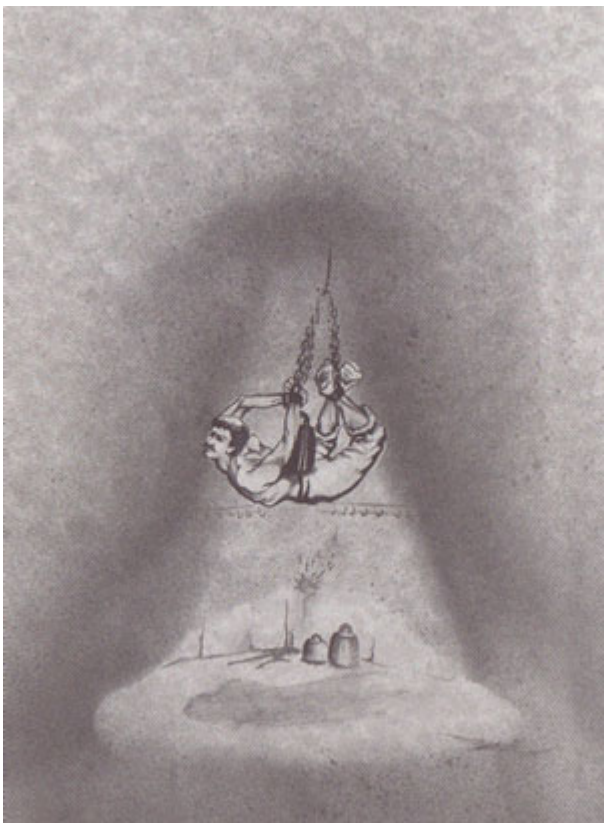
۲ - سوزاندن:

این کار به چند صورت انجام می‌شود. یکی بوسیله سیگار است که بیشتر پشت کمر و پشت بازوها و دست‌ها این کار را می‌کنند و با پکزدن سیگار به شدت سوختگی را بیشتر می‌کنند. به یاد دارم که یک زندانی نه تنها اسمش را نمی‌گفت، بلکه حتی غذایی که ما به او می‌دادیم را نمی‌خورد، خود من هر قدر او را شلاق زدم تأثیری نداشت،

تا اینکه شکنجه‌گر دیگری به نام مجید ترابپور آمد و گفت الان من کاری می‌کنم که غذا بخورد و او را به اتاق شکنجه برد و من نیز همراه او بودم و اول مقداری او را شلاق زد و بعد او را بست سپس در حالیکه مستمراً به سیگار پک می‌زد بدن عربانش را می‌سوزاند. پشت او با سیگار نوشت "منافق". زندانی بیهوش شده بود و ترابپور مدام به من می‌گفت که رویش آب بریزیم و من اینکار را می‌کردم و فردا صبح قبل از نماز صبح او را تیرباران کردند. سوزاندن با اتو به این صورت بود که زندانی را لخت می‌کردند و روی هر دو طرف باسن او اتوی داغ می‌گذاشتند، به نحوی که دیگر نمی‌توانست روی باسن بنشیند. من شخصاً زندانی را دیدم که هر موقع می‌آمدند او را به علت شکنجه بی‌پروا نمی‌رفت و یکجا در سلول می‌نشست و به شکنجه‌گران محلی نمی‌گذاشت. یکروز ما در اتاق شکنجه بودیم که دیدیم او را آوردند خلیل ترابپور نیز با یک آخوند به نام حاجی قربانی آنجا بودند، خلیل ترابپور به من و بانسی که آنجا بودیم گفت که زندانی را در قسمت اتو بخوابانید و ما او را خوابانیدیم و بستیم و گفت شلوار او را در بیاورید و بانسی این کار را کرد. ترابپور به من گفت دکمه اتو را بزن و من این کار را کردم و خطاب به زندانی گفت حالا کاری می‌کنم تا زمانی که زنده‌ای نتوانی بنشینی و هر دو طرف باسن او را با اتو سوزاند، به نحوی که پوست آن همراه با اتو کنده شد. در آن لحظه برای یک آن من ناراحت شدم و فوراً دوباره به خودم آمدم و گفتم منافق کثیف حقت هست و باید تک‌تک‌تان را بسوزانند.

شکنجه دیگر سوزاندن بوسیله فتدک بود و فردی را که حاضر نمی‌شد اصلاً حرف بزند با این روش هم شکنجه می‌کردند. من موارد زیادی از اعمال این شکنجه را دیدم ولی یک مورد بود که خیلی فرد مزبور مقاومت کرد حتی یک آخ هم نگفت که برای من خیلی عجیب بود





در صورتی که کوچکترین جای ما زخم بشود یا بسوزد آخ و اوخ ما در می‌آید ولی برای من این یکی خیلی عجیب بود. یک روز در اتاق بازجویی غلام‌شیر که یکی از پاسداران و بازجوی زندان بود نشسته بود که دیدم زندانبان یک نفر را با چشمان بسته آورد و دست‌های او را از پشت دستبند زده بودند و غلام به او گفت فقط یک کلام بگو فلانی کجاست و می‌شود گیرش آورد. زندانی فقط یک تف به سمت صدا که همان صدای غلام‌شیر بود انداخت، غلام پیراهن او را از وسط پاره کرد و فندکی از جیب شلوارش بیرون آورد و فندک را روشن کرد و ناف او را سوزاند و بعد زیر بغل او را هم سوزاند. زندانی حتی یک آخ هم نگفت. غلام گفت تا زندانبان او را بیرون ببرد و حدود یک هفته بعد تیرباران شد.

۳ - آویزان کردن:

اینکار به چند صورت می‌شد. جفت پا و جفت دست را از پشت به هم می‌بستند و فرد را آویزان می‌کردند. یک روز من برای کاری به اتاق شکنجه رفتم و دیدم که خلیل (ترابچور) یک نفر را به همین صورت آویزان کرده و یک وزنه ۴۵ کیلوگی روی کمر او گذاشته است. حدود یک ساعت بود که او را آویزان کرده بودند که چون من با خلیل کار داشتم او به شکنجه‌گر معروف حسن‌بی‌بی گفت که این تا زمانی که حرف نزنند باید همینطور بماند تا سقط شود. فردا صبح مشخص شد که آن فرد طی شب مرده بود.

نوع دیگر، آویزان کردن فرد از کتف بود، به این صورت که دو دست را از پشت به هم قلاب می‌کردند و آویزان می‌نمودند و پای زندانی را نیز بوسیله زنجیری که دو طرف قرار دارد، می‌بنددند. یک روز می‌خواستم بروم خانه که خلیل گفت صبر کن الان من

دیرم دوسه نفر از شکنجه گران از جمله جمید آنها بود
و تازه یکنفر را با کتف بسته بودند و می خواستند وزنه به بدنش انداخته

ببندند و وزن آن کتف را بر سر او انداختند و می گفتند که خلیل گفت ای کتف می را بیاورید
و این وزنه های فلان ساخته شده بودند که هر کجا که می گذاشتی قلاب

می شد و همین که وزنه را بستند و وزنه را را می کردند یک دفعه یک
آتش گفت و زبان او بیرون آمد و از دهان او کتف بیرون آمد و سیاه سیاه

شد کتف را خلیل گفت آب بزنید که جمید یک بار به آب ریخت و می
کار از کار گزاشته بود و همین که وزنه را باز کردند و او را پایین آوردند
مرده بود

هم می‌خواهم بروم تا جایی می‌رسانمت و بعد گفت بیا سری به اتاق شکنجه بزنیم. در آنجا دیدم دو سه نفر از شکنجه‌گران از جمله مجید آنجا بود و تازه یک نفر را با کتف بسته بودند و می‌خواستند وزنه به بیضه او ببندند. وزن ۲۰ کیلوئی را آورد که خلیل گفت ۴۰ کیلوئی را بیاورید و این وزنه‌های طوری ساخته شده بودند که هر کجا می‌گذاشتی قلاب می‌شد و همین که وزنه را بستند و وزنه را رها کردند یک دفعه یک آخ گفت و زبان او بیرون آمد و از دهان او کف بیرون آمد و سیاه سیاه شد. که فوراً خلیل گفت آب بریزید که مجید یک پارچ آب ریخت ولی کار از کار گذشته بود و همین که وزنه را باز کردند و او را پائین آوردند مرده بود. خلیل به مجید گفت که انتقالش بدهید به یخچال و من و خلیل رفتیم.

آویزان کردن گهواره‌ای به این صورت است که فرد را مانند گهواره با زنجیر از چهار طرف به صلابه می‌کشند و او حدود ۱/۵ متر از زمین بالاتر است. در زندان‌ها هر نوع شکنجه اتاق‌های خاص خود را دارد و لوازم مخصوص آن نوع شکنجه را در آنجا کار گذاشته‌اند. یکی از زندانیان زن حامله‌ای به نام فاطمه بود که خیلی خوب یادم می‌آید روزی که باید اعدام می‌شد من و دو نفر دیگر رفتیم تا او را تحویل تیم عملیاتی اعدام بدهیم، زمانی که رفتیم به بندش گفتند که او در اتاق شکنجه است و ما آمدیم اتاق شکنجه A که مخصوص این کار بود در آنجا دیدم که این زن را به صورت گهواره آویزان کرده‌اند و یک وزنه ۱۵ کیلوئی را روی شکم او گذاشته‌اند و نفسش درست بالا نمی‌آمد و بینی‌های او خیلی باز و بسته می‌شد. به مریم موسوی که از شکنجه‌گران درجه‌یک زنان در آنجا بود گفتیم او را باز کنید که می‌خواهد سفر کند به جهنم و موسوی گفت که جداً من لحظه‌شماری

می‌کردم برای این خیر چون که اینها ماندنشان مضر است برای جامعه و او را باز کردند ولی نمی‌توانست راه برود و او را کشان‌کشان به محل جوخه اعدام بردند و بعد از مدتی همه چیز تمام شد.

۴ - شلاق:

انواع‌های شلاق وجود داشت که براساس ضخامت و جنس آن و اینکه برای کجای بدن به کار می‌رود دسته‌بندی و با اتیکت‌های مخصوص مشخص شده بود. سه نوع شلاق زدن وجود داشت که یک نوع شلاق زدن به همه جای بدن بود، اعم از سر و صورت و دست و شکم و گردن و پا. در یک نوع آن جفت پاهای زندانی را در قلاب مخصوص می‌کردند و دست‌ها را هم همین‌طور و شروع می‌کردند به زدن. با سه شیوه شلاق زده می‌شد شیوه اول به صورت زیگزاگ که شلاق را بخصوص زیگزاگ می‌زدند که من خودم زیاد با این روش کار کردم. یادم می‌آید یک روز رفتم اتاق شکنجه یک شلاق بردارم که یکی از زندانبانان مرا دید و گفت اگر می‌شود یک شلاق برای من بیاور و وقتی وارد اتاق شدم دیدم سیمین و ناهید که هر دو شکنجه‌گر زنان بودند یک زن را آورده‌اند و در گوشه‌ای از اتاق شکنجه شلاق می‌زنند، بعد از احوال‌پرسی با من سیمین گفت هر چه کثافت را می‌زنیم حرف نمی‌زند دیگر باید بداند که با این کارش راحتش نخواهیم گذاشت و من گفتم بده من شلاق را و گرفتم و با اولین ضربه‌های زیگزاگی که زدم بیهوش شد و بعد دیگر من رفتم که چند روز نگذشته بود که سیمین را دیدم و گفت آن زن آنروز به درک واصل شد گفتم چه جوری؟ گفت اعدام شد.

شیوه بعد زدن یک‌ضرب بود که بیشتر از شلاق‌های چندلانی توپر استفاده می‌شد که یک دفعه شلاق را بالا می‌بردیم و می‌زدیم ولی من زیاد به این یکی علاقه نداشتم.

نوع دیگر شکنجه استفاده از پنکه سقفی بود که بوسیله دستگاه ویژه‌ای، شکنجه انجام می‌گرفت. در زندان خللیلی دیده بودم که فرد را با پا آویزان می‌کردند و بعد دستگاه را روی کمر یا شکم او تنظیم می‌کردند و با چرخش پنکه این دستگاه هم شروع به کار می‌کرد. یادم می‌آید یک روز در زندان خللیلی با جعفر جوانمردی رفتیم که مشخصات خاصی را از یک زندانی بگیریم که حاضر نشد بدهد و حمید خلاشی گفت ببرید اتاق تعزیر حتماً حرف خواهد زد و بردیم اتاق شکنجه که جعفر و یکی دیگر از شکنجه‌گران و من هم بودیم. او را با پا به پنکه بستیم و بعد جعفر دستگاه را روی کمر و شکم او تنظیم کرد و روشن نمود. حدود ۳ الی ۴ دقیقه بیشتر نکشید که زندانی بیهوش شد و با ریختن آب روی سرش دوباره به هوش آمد ولی یکی دو دقیقه بعد دوباره بیهوش شد و بعد خود حمید آمد و او را پائین کشید و در قسمت دیگری از دستگاه قرار داد که او را به حالت ایستاده نگه می‌داشت و گردن و سر او هم ثابت می‌ماند و شروع به باز کردن شیر آب سردی که خود دستگاه داشت کرد و قطره قطره روی سر او می‌چکید و دیگر ما بیرون آمدیم.

۵ - پرس کردن:

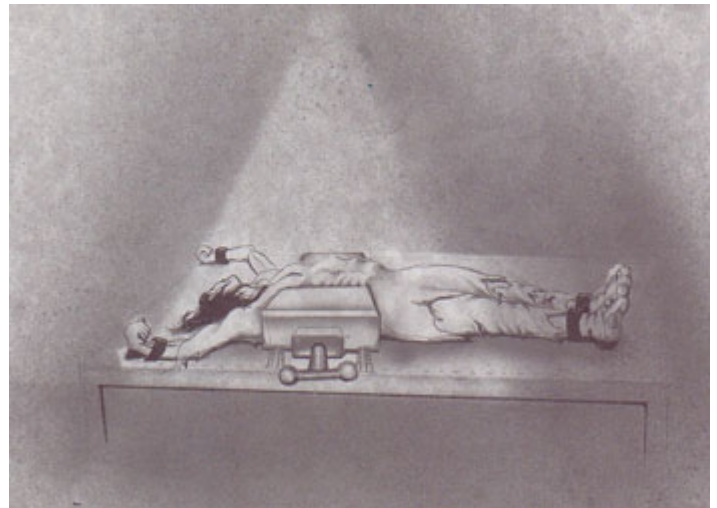
این کار با چند روش انجام می‌شود. یک نوع آن انباشتن زندانیان روی سر هم است که در یک سلول یا یک اتاق این کار را می‌کنند. یادم می‌آید یک شب در یکی از بندها زندانیان فریاد می‌زدند و بد و بیراه می‌گفتند که هوا گرم است و ما همه رفتیم و به دستور مستقیم خود خللیل تراب‌پور زندانیان چهار اتاق را در یک اتاق چپاندیم، بنحوی که حتی سرپا هم که می‌ایستادند واقعاً جا نمی‌شدند و آن روز طوری شده بود که چند نفر خفه شدند، چون همه رفته بودند



روی همدیگر. آن روز زندانیان آنقدر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند که خود ما هم خسته شده بودیم و این شیوه بیشتر در فصل گرما بکار می‌رفت.

نوع دیگر پرس آتش بود، به این صورت که زندانی را در دستگاه پرس قرار می‌دهند و یک قسمت زیر آن قرار دارد که سه گاز وجود دارد به نام گاز پرمز و این گازها روشن می‌کنند و بعد بسته می‌شود و تا ۱۰ دقیقه این شکنجه ادامه می‌یابد. در این شکنجه آنقدر حرارت شدید است که خود ما می‌گفتیم که زندانی می‌خواهد رژیم بگیرد، یعنی می‌خواهد ذوب شود چون آنقدر خیس عرق و دچار تنگی نفس می‌شد که خود ما اگر دو دقیقه داخل اتاق بودیم نمی‌توانستیم طاقت بیاوریم. یک زندانی بود که او را هر قدر شکنجه کردند حاضر نبود مصاحبه تلویزیونی انجام دهد. یک روز من و بانسی یک متهم را به بند بردیم و تحویل دادیم و برگشتیم. در آنجا خلیل ترابپور به ما گفت بچه‌ها شما کاری دارید؟ من گفتم که نیم ساعت دیگر می‌خواهم بروم دادستانی و او به من و بانسی گفت پس یک سر پیش مجید بروید و هر دو رفتیم و دیدیم که زندانی مزبور را به همین نحو شکنجه می‌کردند که هنوز به ۱۰ دقیقه نکشیده بود که خفه شد و مرد و از آنجا انتقالش دادیم به یخچال. یخچال جانی است که هر کس که در زندان اعدام می‌شود یا در زیر شکنجه کشته می‌شود تا انتقال جسدش به قبرشان یا گور جمعی در آنجا نگهداری می‌شود.

پرس سر به این صورت است که سر را میان پرس قرار می‌دهند و پرس را فشار می‌دهند مورد زیاد داشتیم یک روز خلیل ترابپور آنقدر از دست یک نفر که علیرغم انواع شکنجه‌ها حاضر نبود اطلاعاتی در اختیار رژیم قرار بدهد، شدیداً عصبانی شد و خود خلیل و حسن‌بی‌بی او را برده بودند و سرش را لای پرس قرار داده بودند



که وی دچار خونریزی مغزی شد و چند ساعت بعد مرد.

در پرس پهلوی که در میان شکنجه‌گران به شکن بشکن پهلوی معروف بود، زندانی را از پهلوی میان پرس قرار می‌دادند و فشار می‌آوردند تا جایی که استخوان‌های قفسه سینه‌اش بشکند و مدتی فرد زجر بکشد و بعد هم اعدام شود. نمونه‌ای داشتیم یک دختر بود که می‌خواستند فردا اعدامش کنند و از او خواسته بودند که آن پاسداری که به او تجاوز می‌کند، این نامه با دست خط خود بنویسد که او ازدواج کرده با رضایت کامل خودش که اصلاً حاضر نشده‌بود و خمینی و همه را به فحش کشیده بود که او را آورده بودند با پهلوی در پرس گذاشتند و کلاً پهلوی او را به صورت کتاب درآوردند و زیر پرس کشته شد. کسانی که زیر پرس سر قرار می‌گیرند بلافاصله بعد از مدتی حالت روانی می‌شوند و نمونه‌های زیادی از این نوع داشتیم. یک زندانی بود که سر او را در پرس قرار داده بودند که روانی شده بود و پس از چند روز خودش را کشت.

۶ - فوتیال:

این شکنجه معروف بود به یکس و کاراته و به این صورت بود که زندانی را دست‌بسته و چشم و دهان بسته داخل اتاق می‌آوردند و شروع می‌کردند به ضرب و شتم وحشیانه او. یکی با کاراته می‌زد، یکی با مشت و دیگری با لگد و هر کس یک جور. تا اینکه زندانی بی‌هوش می‌شد و فوراً آب روی سرش می‌ریختند و دوباره شروع می‌کردند. یک روز یک زندانی را آنقدر زده بودند که مستراً خون بالا می‌آورد و فوراً دستور دادند تیربارانش کنند. یک روز یک زندانی را آنقدر زدند که همانجا مرد ولی هنوز نمی‌دانستند که او مرده و مدتی بعد از مردنش هم او را می‌زده‌اند. از این موارد زیاد داشتیم و موقعی که این



کار را می‌کردیم احساس می‌کردیم که قهرمان بکس دنیا هستیم و آنقدر شاد و خوشحال بودیم که اصلاً قابل وصف نبود.

۷ - قطع عضو و بریدن:

این شکنجه به چند روش انجام می‌شد. نمونه‌های زیادی از قطع عضو یا درآوردن عضوی از بدن زندانی داشتیم. بریدن به این صورت بود که با تیغ موکت‌بری ماهیچه‌های بازو یا ران را قاچ می‌دادیم و نمک در آن می‌ریختیم. یادم هست که یک روز یک زندانی را شلاق می‌زدیم که به خمینی فحش داد و من بلافاصله با کاتر بازوی او را شکافتم و حدود یک نمکدان نمک در شکاف آن ریختم که توی این مدت دو بار بیهوش شد و باز بیهوش آمد و شکنجه‌گران دیگر از این هم بدتر می‌کردند. این روش فقط روی کسانی انجام می‌شد که می‌دانستیم اعدام می‌شود ولی روی کس دیگری که می‌دانستیم اعدام نمی‌شود انجام نمی‌دادیم.

مقامات رژیم برای ما نشست می‌گذاشتند و می‌گفتند که روی چه کسانی می‌توانید چه نوع شکنجه‌هایی را اعمال کنید. فردی مثلاً بود که آنقدر رژیم را به زبونی کشانده بود که این کار رویش انجام می‌شد که هر روز یک انگشت از پایش و یک انگشت از دستش قطع می‌شد تا ۱۰ روز و بعد به فاصله دو روز پاها و دستهای هم پاها از ناحیه زانو به پائین و دستان از ناحیه آرنج به پائین بعد هم، اعدامش می‌کردند. تمام این کارها در حالی انجام می‌شد که زندانی به هوش بود، یادم می‌آید یک روز زندانی را آوردند که همیشه در سلولش بوسیله نان یا بوسیله خون می‌نوشت "مرگ بر خمینی" و حاکم شرع زندان آخوند جنایتکار و فاسد قربانی به مجید و حسن تیر گفت که این زندانی را قطعه‌قطعه بکنید تا بفهمد با کی طرف است و چون من

نمونه ای داشتیم یک دفعه بود که
می خواستند فردا امتحان کنند و معاز او خواسته بودند که آن پاسدار می

که به او تکیه و تکیه این نامه با دست خط خود می نویسد که او از وایچه
نکرده با رضایت کامل خودش که اصلاً خاصی نشده بود و ضعیفی و همه را

به فحش کشیده بود که او را آورده بودند با پول در بر سر گذاشتند و
کلاً پول او را بصورت کتاب در آورده و در بر سر گذاشته شد

قرری مثلاً بود که انکسار انکار رژیم را به زبانی نشانده بود که این کار رویش
انجام می شد که هر روز یک انگشت از پایش یک انگشت از دستش قطع

می شد تا نظریه و بعد به فاصله در روز پاها و دستهای او هم پاها از
ناحیه زانو به پایین و رشتان از ناحیه آرنج به پایین بعد هم که امتحان

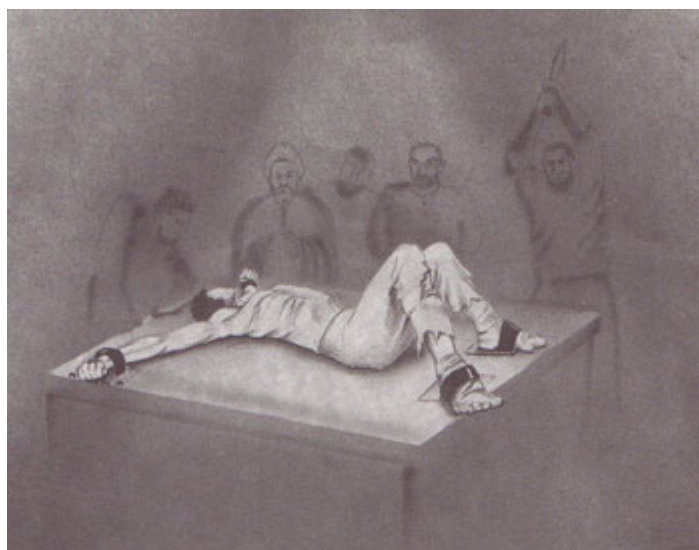
می کردند

(کلیشه قسمتی از گزارشات پاسدار اخلاق تابنده)

خودم هنوز با چشم ندیده بودم که قسمتی از بدن را قطع کنند به آخوند قربانی گفتم که آیا من هم می‌توانم در این کار کمک کنم و در جواب من گفت کار خیر است چرا که نتوانی. من با مجید رفتیم و اولین انگشت پا و دست او که همزمان توسط مجید و حسن‌تیر قطع شد تا چند دقیقه اصلاً نمی‌توانستم باور کنم چون او بیهوش شد ولی انگشتان قطع شده او همینطور در کف اتاق بالا و اینطرف و آنطرف می‌پریدند که برای من خیلی عجیب بود. بعد مجید روی سرش آب ریخت و او به هوش آمد و بعد هم انگشتان قطع شده دیگر از حرکت بازایستادند. برای انجام این شکنجه زندانی را می‌خوابانند و دست و پای او را در قفل مخصوص قرار می‌دادند و بوسیله ساطوری تیز که بیشتر شبیه قمه بود انگشتان را قطع می‌کردند. آن روز بعد از یکی دو ساعت من احساس کردم که به این کار عادت کرده‌ام و روزهای بعد هم شرکت کردم ولی آن زندانی بعد از قطع تمام انگشتان و قطع یک پا و یک دست همان روز مرد.

۸ - درآوردن چشم:

بیشتر در مورد کسانی به کار می‌رود که سعی می‌کنند با چشمان خود حرکات نگهبانان و شکنجه‌گران و مسئولین زندان و دیگر زندانیان را زیر نظر داشته باشند و از این موارد زیاد داشتیم که این کار را شکنجه‌گران غار درست کردن در صورت می‌نامیدند. یکی از هواداران مجاهدین که برادرش از اعضای اعدام‌شده مجاهدین بود در زندان توسط توده‌ای‌هایی که در زندان بودند لو داده شده بود و به زندانبانان گفته بودند که این زندانی همه را زیر نظر دارد و به کسانی که آزاد می‌شوند می‌گوید که مشخصات زندانبانها را به بیرون ببرند. سپس این زندانی بلافاصله توسط دادستان و آخوند کثیف رسولی که به



حاجی رسولی معروف بود و از شکنجه‌گران معروف زندان بود، به اتاق شکنجه برده شد و با دستگاه مخصوص که از خارج وارد شده بود چشمان او را از حدقه بیرون آوردند و بجای آن باروت ریختند داخل چشمش و چند روز بعد هم در ملاءعام با چشمان بسته اعدامش کردند. از این موارد من زیاد دیدم.

۹ - در آوردن کلیه:

نوع دیگر این شکنجه‌ها درآوردن کلیه زندانی بود. به این صورت که بسیجی یا سپاهی یا کمیت‌های یا حزب‌اللهی اگر کلیه‌اش از کار می‌افتاد و کسی را می‌خواستند اعدام کنند می‌آمدند مشخصات خونی او را با آن یکی مطابقت می‌دادند و دو، سه روز مانده به اعدام این عمل توسط بیمارستان مخصوص اطلاعات سپاه انجام می‌گرفت. موارد زیاد از این نوع داشتیم ولی در یک مورد که خود من مستقیم در جریان کار بودم، یک روز یکی از پاسداران بنام ستار از مسئولین سپاه به اتاق کار ما آمد. من او را کاملاً می‌شناختم و ما ۴ نفر در یک اتاق بزرگ بودیم که محل پیگیری پرونده‌های اعدامیان بود و من رابط پیگیری بودم و دیدم یک نامه دستش هست و نامه را به من داد. من نامه را باز کردم نامه دیدم از طرف مسئول تیم اعدام است که مسئول ما هم بود، مجید ترابچور و برای من نوشته بود یک گروه خونی را داده بود که اگر کسی با این گروه خونی اعدامی داشتیم ۴ الی ۵ روز قبل به من اطلاع بده و من به ستار گفتم خودم پیگیری می‌کنم و او از من تشکر کرد و از دیگران هم خداحافظی کرد و رفت و من پرونده‌های اعدامی آن ماه را نگاه کردم و یک نفر با آن گروه خونی که در نامه قید شده بود دادم که ۱۱ روز دیگر باید اعدام می‌شد. و بعد جریان را از مجید سوال کردم که این گروه خونی را برای ستار می‌خواستی گفت که برادرش که

یک بسیجی است و الان هم تازه ازدواج کرده یکی از کلیه‌هایش از کار افتاده و می‌خواهیم این کلیه سالم را بجای کلیه او پیوند بدهند و چند روز بعد هم این کار را کردند و او را هم اعدام کردند.

۱۰ - ممانعت از خواب:

این شکنجه به سه صورت انجام می‌گرفت: ایستاده، نشسته، در حالت چمباتمه و یا حالت کلاغ‌پر روی دو کف پا. در حالت ایستاده زندانی را با زنجیر می‌بستند که این خود به دو روش انجام می‌شد، یکی بوسیله نگهبان که آماده بود تا زندانی چرت بزند با شلاق بکوبد روی سرش و نوع دیگری که بیشتر در اتاق شکنجه به کار می‌رفت این بود که زندانی را می‌بستند و هر ۱۰ دقیقه یک بار سوزن‌هایی که به وسیله دستگاه روی نقطه بخصوصی از بدن تنظیم می‌شد در بدنش فرو می‌رفت و اگر چرت می‌زد باز هم آن سوزن‌ها بطور خودکار بیدارش می‌کردند. نمونه‌های زیادی داشتیم که فی‌المثل یک شب یک نفر را با زنجیر بسته بودند و به نگهبان گفته بودند که نگذارد بخوابد و نگهبان چپ و راست به او شلاق می‌زد و در یکی از این ضربات که به صورت زندانی زد شلاق به چشم او اصابت کرد و چشمش را متلاشی نمود. نمونه دیگری در رابطه با ایستادن و بیخوابی داشتیم که فرد تحت شکنجه در بدو بازداشت در چندین نوبت مورد شکنجه بی‌خوابی با دستگاه سوزن‌زنی قرار گرفت و بعد از مدتی جای سوزن‌ها عفونت کرده بود و در حالی که پرونده‌اش جهت پیگیری به اداره اطلاعات سپاه رفته بود گفتند همان شب اعدامش کنیم و او را آن شب اعدام کردند و به خانواده‌اش اطلاع دادند که بپایند جسد را تحویل بگیرند. حدود یک ماه از اعدام او نگذشته بود که حکم آزادی او آمد.

درین نامه را باز کردم دیدم از مکتوب منزل نیم اعدام است که سرور

خویشاوند بدیدم ترابپور و برای من نوشته بود یک گروه خویشی را داده بود
که اگر کسی با این گروه خویشی اعدامی داشتیم که الی ۵ روز قبل به من

اطلاع بده و من به سارنفتیم خرم بدیدم می گفتم و او از من تشکر کرد و از
دستوران هم خدا را فطری کرد و رفت و من پرونده های اعدامی آن ماه را نگاه

کردم و یک نفر بنام آن گروه خویشی که در نامه قید شده بود دارم که لا روز
دستور باید اعدام می شد و بعد بفرمان را از مجید سوال کردم که این گروه

خویشی را برای ساری خواستی گفت که برادرش که یک بسیجی است و
الان هم تازه از رواج کرده یکی از کلبه های پیش از کار افتاده می خواهیم

این کلبه سالم را برای کلبه او بپوشند بدهند و چند روز بعد هم اینکار را کردند
و او را هم اعدام کردند

بی‌خوابی در حال چمباتمه زدن به دو صورت انجام می‌گیرد: در یک نوع آن دست و پای زندانی را دستبند زده و نزدیک خود نگهبان بند قرار می‌دهند که نگهبان با لگد و شلاق نمی‌گذارد او بخوابد و در نوع دیگر که در اتاق شکنجه انجام می‌شود زندانی را در یک مکان ثابت قرار می‌دهند و هر چند دقیقه یکبار توسط یک پمپ خودکار برقی روی سرش آب سرد ریخته می‌شود. در این زمینه نمونه‌های زیادی داشتیم و این عمل بیشتر شب‌ها و روزهای سرد زمستان انجام می‌گیرد، به این صورت که چون آن آبی که پاشیده می‌شود از آب سرد هم سردتر است و خود اتاق هم که مثل یخچال خالی سرد سرد است.

یادم می‌آید که یک روز که هوا خیلی سرد بود یکی از همکارانم به من گفت که تلفن با تو کار دارد و گوشی را برداشتم و دیدم آخوند رسولی است و گفت چون مجید نیست که به او مراجعه کنم می‌خواهم نگاه کنی که فلان شخص اعدامی است یا نه؟ گفتم حاجی آقا من نمی‌توانم بدون اجازه مجید بگویم. رسولی پاسخ داد: تو بگو مجید با من و گفت تا نیم ساعت دیگر به من اطلاع می‌دهی؟ گفتم: بله. با مراجعه به پرونده دیدم که زندانی مزبور قرار است حدود دو هفته دیگر اعدام شود و این را به رسولی اطلاع دادم و دیگر توضیحی نخواستم. ظهر هنگام نهار رسولی را دیدم گفتم این پیگیری برای چی بود گفت که این فرد سرمای شدید خورده و می‌خواستند ببرندش بیمارستان، سوال کردم که اگر اعدامی است دیگر نیازی نیست برای بیمارستان. زندانی مزبور در دو روز آخر حیاتش به دستور خود رسولی در اتاق شکنجه مورد شکنجه قرار گرفت و بعد هم تیربارانش کردند.

نوع سوم محرومیت از خواب به این صورت بود که دستگاهی را درست کرده بودند در اتاق شکنجه قرار داشت و پاهای زندانی را

در این دستگاه قرار می‌دادند بصورتی که نمی‌توانست بلند شود و نه می‌توانست بنشیند و دست‌های او را نیز از پشت به هم دستبند می‌زدند که موارد زیادی از این شکنجه داشتیم؛ یادم می‌آید که یک روز خود مجید تراب‌پور آمد و داخل پرونده‌ها شروع به گشتن کرد و یک پرونده را بیرون کشید و بعد از نگاه به حکم آن گفت اگر این حکم را هم نداشتی باز هم من تو را به درک واصل می‌کردم که پرسیدم مجید جریان چیست و او گفت که این زندانی را در دستگاه کلاغ پر قرار داده‌ایم و از دو پا فلج شده است و بعد پرونده را گذاشت و رفت و من پرونده را برداشتم و نگاه کردم و دیدم حکم اعدامش حدود چند روز دیگر است و در ملاعام باید اعدام شود که فوراً به مجید تلفن کردم و گفتم که حکمش اعدام در ملاعام است و مجید گفت جدی می‌گویی؟ گفتم: بله و در جواب من گفت بی‌خیال همین جا اعدام می‌کنیم و چند روز بعد هم این کار را کردند.

۱۱ - سوزاندن:

زنده سوزاندن زندانی به چهار صورت انجام می‌گرفت. یکی در سلول بود و نوع دیگر در محوطه مخصوص و این کار در مورد کسانی اجرا می‌شود که در بازجویی دروغ بگویند. یادم می‌آید یک روز صبح که آمدم دوستم گفت میدانی چه شده؟ گفتم: نه گفت: فلان سلول در فلان بند دیشب آتش گرفته و زندانی آن سوخته و خاکستر شده. مدتها از این قضیه گذشته بود که یک روز وقتی با مجید تراب‌پور به مأموریت می‌رفتیم از او راجع به آن مسئله پرسیدم و گفت که آن سلول را حسن‌بی‌بی آتش زد. پرسیدم چطور؟ گفت: با ریختن بنزین در سلول و بعد پرت کردن کبریت به داخل آن. گفتم چرا تیربارانش نکردند؟ او پاسخ داد: آخر او سر بچه‌ها کلاه گذاشته بود و باید

یک روز ساعتی نزدیک ظهر بود

که مجید به من و شادری که با هم همکاری بودیم گفت فوراً بروید یک هرنر

یک شلاق بردارید و باید به محوطه بی که معروف بود به محوطه دُورنه
بازی و مبارعتیم آنجا که دلم یک زن حدود ۱۵ ساله را آورده اند

با چشمان بسته که نر را آغز رسوبی هم آمد و آغز مَرَبانی و سخن بی
و خلیل و مجید و چند تایی دیگر هم آنجا بودند که مجید گفت بیچها
می دانید که باید چکار کنید من زیاد از این مورد شنیده بودم ولی این یکت را با
خونم خودم می دیدم حدود یک ستر نیز من سخن بی بی ریفت را می دیدم

و بعد آمد چشمانش را باز کرد و کبریت را روشن کرد که یک دفعه الومنت
و دهی فریادی زد و اینطرف و آنطرف می دوید و پلادان حیوان صفت

هم با شلاق می زدند و منی گذاشتند که در برورد و فقط وسط آن محوطه
می دوید و می خورد من برای چند لحظه می گفتم رفت و بعد هم که افتاد

و از بین رفته بود و بوی کثافت بود به مشام می خورد و اصلاً نمی
شد که او را شناخت که انسان هست یا نه

(کلیشه قسمتی از گزارشات پاسدار اخلاق تابنده)

می‌سوخت.

آتش زدن در محوطه به این شکل بود که در یک محوطه باز در پشت زندان روی زندانی بنزین می‌ریختند و بعد او را آتش می‌زدند. یک روز ساعتهای نزدیک ظهر بود که مجید به من و ۳ نفر دیگر که با هم همکار بودیم گفت فوراً بروید هر نفر یک شلاق بردارید و بیایید به محوطه S که معروف بود به محوطه دورنه‌بازی و ما رفتیم آنجا. که دیدم یک زن حدود ۲۴ الی ۲۵ ساله را آوردند با چشمان بسته که فوراً آخوند رسولی هم آمد و آخوند قربانی و حسن‌بی‌بی و خلیل و مجید و چند نفر دیگر هم آنجا بودند که مجید گفت بچه‌ها می‌دانید باید چکار کنید. من زیاد از این مورد شنیده بودم ولی این یکی را با چشم خودم می‌دیدم. حدود یک لیتر بنزین حسن‌بی‌بی ریخت روی او و مجید آمد چشمانش را باز کرد و کبریت را روشن کرد که یکدفعه الو گرفت و هی فریاد می‌زد و اینطرف و آنطرف می‌دوید و جلادان هم با شلاق می‌زدند و نمی‌گذاشتند که در برود و فقط وسط آن محوطه می‌دوید. ولی خود من برای چند لحظه سرم گیج رفت و بعد هم که افتاد و از بین رفته بود و بوی گوشت پخته به مشام می‌خورد و اصلاً نمی‌شد او را شناخت که انسان هست یا نه.

سوزاندن بوسیله مایعات داغ مانند روغن و مایعاتی نظیر الکل و اسید خالص هم بسیار رایج بود و مخصوصاً برای کسانی استفاده می‌شد که هر وقت شکنجه می‌شدند بعد فریاد می‌زدند مرگ بر پاسداران و خمینی. من خیلی خوب یادم می‌آید که یک روز زنی را آوردند که ببرند به میدان تیرباران که او اصلاً راه نمی‌توانست برود و دو نفر از شکنجه‌گران زندان سپاه کشان‌کشان او را آوردند و تحویل دادند و بعد رفتند که من به اضافه دو نفر دیگر آنجا بودیم و یکی از آن دو نفر به او گفت چی شده و آن زن پاسخ داد همه شما کثافت هستید،

شکنجه‌گران احمق، در همین حین خلیل آمد و گفت آخر آدم نشدی و سر عقل نیامدی و می‌بینی که ما تو را سر عقل خواهیم آورد. الان روغن ریختیم رویت ولی لحظه‌ای دیگر خاک می‌ریزیم و او را سوار یک جیب استیشن قدیمی آمریکائی کردند و بردند و دیگر من از سرنوشت او اطلاعی نیافتم. یادم می‌آید که یک نفر بود که همیشه با صدای بلند دریندش سرود سازمان را می‌خواند که همه ما را عصبانی کرده بود که دیگر نمی‌توانستیم تحمل کنیم هر چقدر او را می‌زدیم و شکنجه می‌کردیم فایده نکرد و یک روز توانگر و بانسی گفتند ما می‌توانیم او را آدم کنیم که مجید گفت فعلاً هنوز حکم اعدامش نیامده گفت ما هم کاری می‌کنیم تا آنموقع نتواند حتی حرف هم بزند و همان روز رفتند و حدود یک استکان اسید خالص در دهان او ریختند که نیم ساعت هم نکشید که کشته شد.

۱۲ - مسدود کردن مجاری ادرار:

این کار بیشتر روی زندانیان مرد انجام می‌شد. به این صورت که سه جای دستگاه تناسلی را بوسیله کش مخصوص می‌بستند که ادرار نیاید و سپس زندانی را مجبور به خوردن چای و آب می‌کردند. خیلی خوب یادم هست یک روز یک نفر را هر کاری کردند اعتراف نمی‌کرد و سپس مجرای ادرار او را بستند و به او چای و آب داده بودند و با دستان بسته برای بازجویی بردند و آنقدر به او فشار آمده بود که سرانجام به رژیم یکسری اطلاعات کذب می‌دهد و مجرای ادرار را باز می‌کنند ولی بعد که می‌فهمند او دروغ گفته هم مجرای ادرار او را می‌بندند و هم با شیشه او را مورد آزار جنسی قرار می‌دهند و هیچ غذایی هم به او نمی‌دهند. این زندانی کمتر از دو روز بعد مرد.

کہ یکنفر بود کہ همیشه با صدای بلند در بنداش سوز سازمان

رای خواند کہ ہمہ مارا ۱۶ عبا بنی کردہ بود کہ دیگر نی توانستیم تکمیل کنیم
ہرچہ شیخ در اررای ز دہم شکنجہ می کردیم فایدہ ای نکرد و یکروز

توانگر و با بنی گفتند ما می توانیم اورا آدم کنیم کہ عید سعادت فلاح روز
عظیم اعدا شد نہادہ شد ما ہم کاری می کنیم تا آنوقت نتواند صحت

عرف ہم بزند و همان روز رفتند و شد و یک استکان اسید قالین در
دھان اور رفتند کہ نیم ساعت ہم نگذشت کہ کشتہ شد

(کلیشه قسمتی از گزارشات پاسدار اخلاق تابندہ)

۱۳ - شکنجه با خرده‌شیشه:

در کف سلول زندانی خرده شیشه می‌ریختند و مجبورش می‌کردند تا روی آن راه برود و یا غلت بزند.

۱۴ - تجاوز:

اینکار به دو روش انجام می‌شد: به وسیله اشیاء و یا توسط شکنجه‌گران. تجاوز اشیا بیشتر روی مردان و تجاوز پاسداران روی زنان زندانی و دختران انجام می‌گرفت. اینکار بطور روزمره جریان داشت و نمونه‌هایش خیلی زیاد است. تجاوز به مردان توسط اشیاء تا ساعات متبادی ادامه می‌یافت و از سوی دیگر تجاوز به دختران و زنان نیز حد و حساب نداشت. زمانی که می‌خواستند به دختران تجاوز کنند، او را وارد سلول می‌کردند و بعد وارد سلول او می‌شدند و او را می‌بردند اتاق شکنجه و به او آمپول بیهوشی می‌زدند و به او تجاوز می‌کردند و با اینکه آنقدر او را شکنجه می‌کردند تا بیهوش شود و بعد تجاوز می‌کردند و زمانی که می‌خواستند زن یا دختری را شکنجه کنند او را عریان می‌کردند و با این کار احساس راحتی می‌کردند. یک روز دختری را آورده بودند که این دختر خیلی قشنگ بود شب دو نفر از پاسداران بند می‌روند و به او می‌گویند دستت را بیاور تا یک آمپول بزیم و مقدار کمی خون بگیریم برای آزمایش و آمپول بیهوشی به او می‌زنند و به او تجاوز می‌کنند و این عمل بیشتر در مواقع بیهوشی انجام می‌شود. در یک مورد دیگر، یک دختر ۸ ساله که پدر و مادرش دستگیر شده بودند و او را از پدر و مادرش جدا کرده بودند، خیلی گریه می‌کرد. یکی از شکنجه‌گران بنام ذوالقدر رفت تا ظاهراً او را دلداری بدهد و آرامش کند و او را به انبار زندان برد و به او تجاوز کرد. از این نمونه‌ها زیاد داشتیم. مثلاً در نمونه دیگر، یک دختر را با مادرش

که یکروز دختی را آورده

پروند که این دختی خطی قشنگ بود شب دو نفر از پاسداران بزمی
روند و به اوی گویند دست را بیاور تا یک آمپول بزخم و مقدار کمی

خون بلیجیم برای آزمایش و آمپول بی هوشی به اوی زند و به او بخاور
می کنند و این عمل هابیشی در مراجع بی هوشی انجام می شود

بعد دختی از اعدام باید حتماً مورد تبارز قرار بگیرند به این صورت
که می آیند اسامی پاسداران هم اعدام و مسئولین زندان را می نویسند

و توسط آفونزهای بناینگار زندان قرعه کشی می شود و شب آن دختی
که باید مورد تبارز قرار بگیرد بر سله آمپول به دور تریون بهش به
می کردند بعد که بیهوش می شد آن بناینگاری که نامش در شده بود
می رفت و بنایت خود را برای کرد و فراد هم توسط آفونز

بناینگار عقیدتی سیاسی زندان یک قواله که آنجا زیاد داشتند برای
او سنگدل می دارند و باید سعبه شکنجی می پروند و می دارند

در خانه ایشان

(کلیشه قسمتی از گزارشات پاسدار اخلاق نابنده)

آورده بودند و اولین شب دو، سه نفر از شکنجه‌گران می‌روند و به آنها می‌گویند که شما باید آمپول بزنید چون هر کس وارد این زندانها می‌شود امکان دارد مریضی داشته باشد که به شما سرایت کند و آنها آمپول می‌زنند ولی آمپول بیهوشی بوده و به آنها تجاوز می‌کنند که بعد از اینکه به هوش می‌آیند و متوجه می‌شوند هر دو خودکشی می‌کنند. دختران زندانی قبل از اعدام باید حتماً مورد تجاوز قرار بگیرند، به این صورت که می‌آیند اسامی پاسداران تیم اعدام و مسئولین زندان را می‌نویسند و توسط آخوندهای جنایتکار زندان قرعه‌کشی می‌شود و شب آن دختری که باید مورد تجاوز قرار بگیرد به وسیله آمپول به زور تزریق بهش می‌کردند و بعد که بیهوش می‌شد آن متجاوزی که نامش مشخص شده بود میرفت و جنایت خود را اجرا می‌کرد و فردا هم توسط آخوند عقیدتی سیاسی زندان یک قبالة که آنجا زیاد داشتند برای او تشکیل می‌دادند و با یک جعبه شیرینی می‌بردند و میدادند در خانه‌شان. یکی از این اعدام‌شدگان از آشنایان یکی از دوستانم بود و فلور اورنگی نام داشت.

فصل دوم

انواع اعدام

در اینجا به چند نمونه اعدام و شیوه‌های مختلف اعدام زندانیان می‌پردازم:

پرونده اعدامیان به دو صورت دنبال می‌شود: اول زندانیان سیاسی هستند که به دادگاه برده می‌شوند و پرونده آنها توسط خود بازجو و دادستان زندان تکمیل می‌گردد. به این صورت که اگر فرد توسط کمیته دستگیر شده باشد به اداره اطلاعات کمیته منتقل می‌شود و او را مورد ضرب و شتم و بازجویی قرار می‌دهند و همراه با پرونده اولیه به اداره اطلاعات استان منتقل می‌کنند که اداره اطلاعات هم بازجویی خود را شروع می‌کند و بعد حکمی برای او صادر می‌کند و زندانی را به زندان یا زندان‌های امن یا زندان دادستانی یا بند سیاسی زندان‌های عمومی تحویل می‌دهند و بعد پرونده او را به قسمت پیگیری پرونده‌های اعدامیان سیاسی و زندانیان سیاسی ارجاع می‌شود. این قسمت به این صورت کار می‌کند که زمانی که نوبت پرونده بشود ۳ الی ۶ بار در محل بازداشت زندانی را مورد بازجویی قرار می‌دهند و نظریات بازجوها را در پرونده قید می‌کنند. سپس پرونده به دادستانی ارجاع می‌شود و دادستانی پرونده را به دادستانی کل کشور می‌فرستد که آنجا پرونده را تأیید و آن را به ساواما ارجاع می‌کند که آن هم پرونده را جهت تصویب به شورای عالی قضائی که همان دیوان عالی کشور است، ارجاع می‌کند و دوباره پرونده به همان روال که فرستاده شده بود، برگشت می‌خورد و به قسمت پیگیری پرونده‌ها ارسال می‌شود که حکم اعدام زندانی نیز توسط این قسمت به زندان اعلام می‌شود. عموماً این قسمت ۲ روز قبل از اعدام زندانی، زندان را از نتیجه پیگیری پرونده مطلع می‌کند. نوع دیگر اعدام به این صورت است که بدون اینکه پرونده به دادستانی کل ارسال بشود، دادستان استان برای او حکم صادر می‌کند که فرد را شکنجه کنید تا کشته شود و یا اینکه او را اعدام

کنید. بعد پرونده او را کد می‌شود. زندانیان سیاسی را به چهار صورت اعدام می‌کنند:

۱- تیرباران

در حکم او قید می‌شود که تیرباران شود. روز اعدام او را به محل تیرباران برده و جوخه آتش آماده می‌شود و با رگبارهای بی‌دری او را می‌کشند.

۲- به دار آویختن

در حکم او قید می‌شود بدار آویختن که به دو شکل اجرا می‌شود. یا در ملاعام یا در خود زندان. برای دار زدن در ملاعام دو ساعت قبل یک دارو به زندانی می‌دهند که صدای او کاملاً بگیرد و چشمان او و دست او را می‌بندند که بیشتر مواقع هم پاهای او را می‌بندند.

۳- زجرکش

که در حکم او قید می‌شود بعد از اینکه زندانی را به محل تیرباران بردند چشمان، دستان و پاهای او را می‌بندند و به صورت تک تیر به نقاط مختلف بدن می‌زنند. هر تیری که زده می‌شود دقایقی صبر می‌کند و دوباره یک تیر دیگر به او می‌زنند و یک نفر هم آنجا با شلنگ آب ایستاده که هرازگاهی یکبار شلنگ آب روی او می‌گیرد. خود این اعدام باز به دو صورت صورت می‌گیرد. اول اینکه زندانی را همانجا می‌کشند و با اینکه پس از چند گلوله بصورت نیمه‌جان او را زنده به گور می‌کنند.

اورا برزند در محل تیرباران پستان و پاهای او را می
 بنزند و به صورت شکست در نقاط مختلف بدن می زنند که هر شوی
 زده می شود دقایق می کشند و در باره یک تیر دقت به او می زنند و گفتند
 هم آجا باشند آب ایستاده که هزار تاهی یکبار شلنگ آب بر کمر آنها می ریختند
 که خود این اعدام به دو صورت است اول با اینکه او را هاغی می کشند
 با اینکه پس از چند گلوله و نیمه جان کردن آن او را زنده به کور می کشند

چهار آتش زن است که در حکم او قتل می شود که به وسیله بزرگترین او را آتش
 می زنند و بعد پروانه اعدای مشخصات کامل او در پایتانی ثبت
 و خود همراه با حکم او و خود پروانه سوزانده می شود اما هر روز دیگر به
 این صورت است که برای افراد غیر سیاسی (جرای) شود که متهم را به

راژ تاه می برزند با اینکه پرونده او را تکمیل می کنند که توسط دارستانی یا
 داری حکم او صادر می شود و فقط به دیوان عالی کشور می رود و پس

که این جزو به سه صورت اعدام می شوند یا سنجسار که فرد را
 تا گردن در کور می گرد و او را با شلنگ می کشند

(کلیشه قسمتی از گزارشات پاسدار اخلاق تابنده)

۴- آتش زدن

در حکم او قید می‌شود که به وسیله بنزین زندانی را آتش می‌زنند. بعد پرونده اعدامی با مشخصات کامل او که در بایگانی ثبت شده همراه با حکم سوزانده می‌شود. مورد دیگر برای افراد غیرسیاسی اجرا می‌شود. متهم را به دادگاه می‌برند یا اینکه پرونده او را تکمیل می‌کنند که توسط دادستانی یا دادسرا حکم او صادر می‌شود و فقط به دیوان عالی کشور می‌رود. بعد حکم به سه صورت اجرا می‌شود. یا سنگسار که فرد را تا گردن در گودال فرو برده او را با سنگ می‌کُشد یا اینکه او را در گودال بزرگ قرار می‌دهند که اصلاً نتواند بالا بیاید. دو تیر بصورت تک تیر به قلب یا سر او می‌زنند و یا اینکه رگبار می‌بندند. سوم هم جوخه دار است که یا در ملاعام یا در زندان انجام می‌گیرد. بازجویی افراد سیاسی به این صورت است که فقط باید به سؤالی که بازجو می‌دهد جواب بدهد و اگر حرفی نزنند ۳ الی ۶ بار به مدت ۵ دقیقه یا حداکثر ۱۰ دقیقه او را برای بازجویی می‌آورند و بعد حکم او را صادر می‌کنند. افراد سیاسی مخصوصاً اعضا و هواداران مجاهدین حتی اطلاعاتی هم بدهند حکمشان از قبل توسط خود خمینی صادر شده که همان اعدام است. ولی یک عده‌ای را برای مدتی نگه می‌دارند که شاید یک موقعی بپزند و اطلاعاتی در اختیار رژیم قرار بدهند و بعد اعدامشان می‌کنند. کسی که بخواهد اعدام شود یکماه قبل از اعدامش ممنوع‌الملاقات می‌شود. این برای کسانی است که خانواده آنها از او اطلاع دارند. هر خانواده‌ای که از زندانی بودن فرزندشان اطلاع داشته باشند بعد از اعدام رژیم بخاطر هر گلوله‌ای که به بدن فرزند او زده از ۱۰۰۰ تومان تا ۳۰۰۰ تومان می‌گیرد و جسد را تحویل می‌دهد و یا اینکه خودش او را می‌برد و خاک می‌کند و فقط در مواقعی خیلی کم جسد را تحویل می‌دهد.

فصل سوم

گورهای دستجمعی در شیراز

از آنجا که رژیم مرا فرد مورد اعتمادی می‌دانست، از طرف اطلاعات کمیته به مدت ۲ ماه برای آموزش ویژه لودر رفتم. در این دوره آموزشی که خاص شکنجه‌گران و بازجوها ترتیب داده شده بود، یک نفر از اطلاعات کمیته هر استان شرکت می‌کرد و از استان فارس من برای این کار انتخاب شدم.

در اینجا برخی از گورهای دستجمعی را که در اطراف شیراز برای دفن اعدام‌شدگان و مقتولین توسط خودمان ایجاد کردیم، همراه با کروکی آنها شرح می‌دهم. طی این مدت ما هفته‌ای یکبار با موتور به محل این گورها سر می‌زدیم تا کسی محل را شناسائی نکرده باشد و بعد از ۳-۲ ماه این محل بصورت طبیعی درمی‌آمد.

۱ - پل فسا:

پل فسا جنب پادگان ولی‌عصر، بعد از پادگان سمت راست کنار جاده خاکی، وسط یک گندمزار تعداد ۷ نفر مرد را سال ۶۴ در گودالی دفن کردیم.

۲ - کفت‌رک:

جاده کفت‌رک ریاستی دوم باغی بزرگ قرار دارد که متعلق به بنیاد مستضعفین می‌باشد. یک تلمبه‌خانه در این باغ است که کنار آن یک چاه متروکه بود که ۳ نفر در آن در سال ۶۳ زنده‌بگور شدند و بعد از آنجا دور شدیم. این چاه عمیق و متروکه بود.

۳ - پل فسا:

سال ۶۴ شکنجه‌گران تعداد ۲۵ نفر معنادر را با بنزین آتش

۴- دارالرحمة: یک شب ۹ نفر را بردیم که چهار نفر از آنها هنوز زنده بودند و من را نداده بودم بردم که منبع جنزبی قبرستان کودی گندم به محض آنکه من و هر ۹ نفر را رفتند داخل کود و من خاک ریختم رویش و بعد برکشتم سال ۹۹

۵- دارالرحمة: یک شب من خانه بردم که دردم در عیال زندگی زود که ما درم در را باز کرد رفتم دیدم که شاه رخ میر رسول اطلاعات کمیده و یک نفر دیگر از دارستانی هستند گفت بیا برویم ماموریت و ما بردند بود را برداشتم ساعت حدود ۱۰ شب برد رفتم بیعت قبرستان که وسط شاهلوی که کنده بودند آراستاه بسازند چون گفتند که هر یک از که می توانی بکن و من محدود شول و شوش ۱۲ می گندم با پراخی - شاموش و بعد گفتند که شاموش کن الان می آید بعد از نیم ساعت ع نفر را آوردند که میان آنها دختری ۱۲ الی ۱۳ ساله بود که بطور طبیعی کشته شده بودند انداختند داخل کود و من خاک ریختم و صاف کردم.

فهمیده بودم که جریان چیست. شب ساعت ۱۲ آمدم کمیته. شاهرخ و جعفر جوانمردی و بافقی آنجا بودند و با من احوالپرسی کردند و شاهرخ به من گفت ساعت یک لودر را راه بینداز برو پشت زندان عادل آباد سرکمربندی. شب ساعت یک من لودر را راه انداختم و ساعت ۲ بود که دیدم شاهرخ با یک آخوند و ۲ نفر دیگر به نام جعفر جوانمردی و رحیم محمدی با وانت نیسان اتاقدار و یک پیکان آمدند و به من گفتند که پشت سر بیا و از جادهای باریک و خاکی که به رودخانه منتهی می‌شد، رفتیم و کنار رودخانه که رسیدیم به من هم گفتند سلاح را مسلح کن که دیدم داخل نیسان دو زن با چشمان بسته و یک دختر ۵-۶ ساله که مرده بود از ماشین پیاده کردند. آن دو زن زنده بودند و یکی از آنها را رحیم محمدی با آخوند به گوشه‌ای تاریک بردند و یکی دیگر را جعفر و شاهرخ بردند و حدود نیم ساعت بعد دیدم که جسد نیمه‌جان آنها را دارند می‌کشند و می‌آورند و به من گفتند یک گودال نزدیک آب کندم و جسد آن دختر و دو زن نیمه‌جان را داخل انداختند و به من گفت رویش را بپوشان تا برویم. من گفتم که هنوز اینها زنده‌اند. گفتند تو دستور را اجرا کن و من همین کار را کردم. حول و حوش ساعت یک بود که برگشتیم.

۷ - جاده بوشهر بالاتر از پاسگاه پلیس راه:

یک روز ساعت ۱۲/۵ ظهر من از یک مأموریت برگشته بودم که شاهرخ صبوری به من گفت ساعت ۳-۲/۵ لودر را بردار و برو روبروی زندان سلمان ۲ و آنجا بمان تا بیایم و زندان سلمان یکی از زندانهای مخفی است و متعلق به اطلاعات است که محل تیرباران هم دارد و لودر هم کومانسو شخصی بود و من همیشه با لباس شخصی بودم و کسی مرا نمی‌شناخت که چکاره هستم و من ساعت ۳ لودر را که همیشه

در یک پارک نزدیک کمیته می‌گذاشتم برداشتم و رفتم. حدود ساعت ۴ رسیدم آنجا که شاهرخ به من جاده باریکی را نشان داد که از پشت زندان به رودخانه منتهی می‌شد. من به سمت رودخانه رفتم و ساعت نزدیک پنج بود که دیدم یک وانت نیسان با ۲ پیکان آمدند که آخوند جنایتکار انصاری و شاهرخ و دو نفر دیگر از افراد اطلاعات سپاه به نام جعفر موقر و علی پارسا با آنها بودند و وقتی در را باز کردند دیدم ۵ جنازه را لای پتو پیچیده بودند. به من گفتند گودالی بکن و اینها را داخل آن بینداز و جای گودال را هم نشانم دادند و جعفر و پارسا پیش من ماندند. وقتی پتو را کنار زدم، دیدم که اصلاً صورت آنها مشخص نیست. چون صورت‌ها سوخته بود و بدن آنها با رگبار سوراخ سوراخ شده بود. طولی نکشید که دوباره شاهرخ صبوری با نیسان آمد و این بار ۳ نفر دیگر را آورد که زنده بودند و فقط به پاهای آنها گلوله زده بودند و آنها را هم انداختند روی آن پنج جنازه و این ۳ نفر مستمراً از درد ناله می‌کردند و مرگ بر خمینی می‌گفتند که آخوند انصاری عصبانی شد و به من گفت که زود رویشان خاک بریز و من هم این کار را کردم.

۸ - داخل زمین کشاورزی پشت قبرستان:

صبح ساعت ۹ صبح من می‌خواستم دنبال تحقیقات بروم که حسین پارسا که خود بازپرس و شکنجه‌گر بود مرا دید و گفت که شاهرخ کارت دارد. من رفتم پیش شاهرخ و او گفت برو خانه استراحت کن. ساعت ۱۰/۵ شب با لودر برو سه راه قبرستان تا من ببایم. من رفتم خانه و ساعت ۱۰/۵ آمدم و لودر را برداشتم و رفتم حدود ساعت ۱۱/۲۰ بود که رسیدیم سه راه قبرستان و ساعت یک بود که یک وانت ۲۰۰۰ کویتی که چادر روی آن کشیده شده بود آمد و بعد هم شاهرخ و

جعفر با موتور آمدند و با چراغ خاموش رفتیم پشت قبرستان که زمین کشاورزی بود ولی هنوز کشتی در آن نشده بود. فوراً شاهرخ گفت این گودال یک کمی بزرگتر باشد من شروع کردم و حدود ۲۵ دقیقه به حفر گودال پرداختم که دیدم نیشان اتاق‌دار خودمان هم آمد. در همین اثناء یک نفر از مردم عادی که ما را دیده بود و احساس کرد که خبری است و آمده بود نزدیک توسط افراد دادستانی که مراقب اوضاع بودند دستگیر و فوراً به زندان منتقل شد. داخل وانت کویتی ۳ زن تیرباران شده بودند و صورت آنها بر اثر ضربات مشت کبود شده بود و داخل وانت نیشان نیز ۲ زن دیگر و یک پیرمرد بود که همگی را داخل گودال ریختند و گفتند خاک بریز و صاف کن و من این کار را کردم.

۹ - کتس بس:

یک شب در سالن کمیته ساعت ۷/۳۰ داشتم شام می‌خوردم که دیدم صدایم زدند و گفتند تلفن کارم دارد. رفتم گوشی را برداشتم دیدم شاهرخ صبوری است. گفت بعد از شام بیا اتاق فرماندهی من آنجا هستم و با تو کار دارم. شاهرخ مسئول ما بود. بعد از شام رفتم و دیدم شاهرخ با انصاری و ۳ نفر از افراد اطلاعات دادستانی جلسه دارند و من هم وارد شدم. شاهرخ خطاب به من گفت که تو همیشه امام را با این کارت راضی می‌کنی و خودت هم خوب می‌دانی که چقدر ارج دارد و بعد گفت ساعت ۱۲ به بعد حرکت کن برو آخر خیابان کتس بس تا ما بیاییم و در ضمن سلاح را هم مسلح کن و من به خانه رفتم و ساعت ۱۱/۴۵ شب آمدم کمیته و بعد لودر را برداشتم و رفتم. حدود ساعت ۲-۱/۳۰ بود که نیشان آمد و شاهرخ و بانسی از دادستانی با موتور هوندا آمده بودند و راننده نیشان هم علی پارسا بود. همراه او هم یکی دیگر از افراد دادستانی بود. با چراغ خاموش رفتیم به بیابان و

وارد منطقه کوره‌های آجرپزی قدیمی شدیم و گودالی از قبل در آنجا وجود داشت. وانت نیسان که باز شد، ۳ جنازه در آن دیدم که یکی از آنها دست و پاهایش بطرز فجیعی شکسته شده بود، چنانکه گوشتی او را از ارتفاع بلندی به پائین پرت کرده بودند. دو نفر دیگر یکی با ضربه چاقو به شکمش کشته شده بود و دیگری را هم تیرباران کرده بودند. آنها را داخل گودال انداختند و رویش خاک ریختیم و بازگشتیم.

۱۰ - کیلومتر ۴ جاده شیراز - مرودشت:

صبح ساعت ۷ رفتم سر کار که دیدم شاهرخ منتظر من بود. تا مرا دید فوراً صدایم کرد و گفت لودر را بردار برو بالای دروازه قرآن تا بیاثیم. گفتم که امروز پرونده جهت پیگیری دارم. گفت منتفی‌اش کن و من با لودر رفتم بالای دروازه قرآن که دیدم یک وانت مزدا آبی رنگ چادری که رانندگی آن را یکی از افراد دادستانی به عهده داشت و یک نفر دیگر با موتور به همراه جعفر موقر آمدند و گفتند ما می‌رویم جلو، تو پشت سر ما بیا. از جاده میدان تیر که خاکی بود و هم‌اشار تپه و به سمت کوه می‌رفت عبور کردیم تا رسیدیم به یک دره، سمت چپ که فرعی بود. حدود ۲ کیلومتر از جاده اصلی اسفالت دور شده بودیم که به تپه بزرگی رسیدیم که یکی از افراد دادستانی آمد و به من گفت سینه همین تپه را گودالی مثل سنگر خودرو بکن و من این کار را کردم. وقتی کارم تمام شد چادر خودرو بالا رفت و دیدم که دو نفر دیگر از افراد دادستانی عقب نشسته‌اند و از دو زن و یک مرد و یک بچه ۴-۳ ماهه که همه زنده بودند ولی شدیداً مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند، مراقبت می‌کنند. یکی از زن‌ها همسر آن مرد بود و دیگری خواهرش و آشکار بود که هر دو زن مورد تجاوز قرار گرفته بودند. سپس مرد زندانی را دراز خوابانده و زن او و خواهرش را نیز لخت کردند و

به من گفتند که لودر را بیاور و ناخن لودر را بگذار روی پای او و فشار بده. من هم رفتم لودر را آوردم و ناخن آن را گذاشتم روی ران پاهایش ولی هنوز فشار نداده بودم که دیدم جعفر و بچه‌های دادستانی دورش جمع شدند و گفتند حالا حرف می‌زنی یا نه؟ و او فقط با صدای خفیفی گفت مرگ بر خمینی و شکنجه‌گران به من گفتند فشار بده و من یک فشار به بیل لودر دادم که یک دفعه دو پای او زیر بیل و ناخن لودر له شد و او از هوش رفت و بعد گفتند بیا به طرف زنها و من لودر را آوردم به طرف زن آن مرد و گفتند که یکی از ناخن‌های لودر را روی گردنش بگذار، من هم این کار را کردم ولی فشار ندادم. فوراً نفر دادستانی به آن زن گفت هر چه که می‌دانی بگو تا همین الان آزادت بکنیم و زن گفت که من چیزی نمی‌دانم. بعد به من گفتند برو بالا و فشار بده و من این کار را کردم و در اینجا صحنه دلخراشی بوجود آمد و زن در جا کشته شد. سپس رفتیم سراغ خواهر مرد و به او هم همان حرفها را زدند، ولی او هم حرفی نداشت که بزند و حالت جنون گرفته بود. به من گفتند یکبار با لودر روی پاهایش برو و من این کار را کردم و آن زن بیهوش شد. بعد هر سه نفر و بچه خردسال را در همان گودالی که حفر کرده بودم گذاشتند و گفتند رویشان خاک بریز. و این دستور دادستان است و باید اجرا شود و من هم این کار را کردم و گودال را به صورت اول درآوردم.

۱۱ - زمین کشاورزی پشت عادل‌آباد:

شب ۲۲ بهمن ۶۴ بود که چون ما آماده‌باش بودیم، در قسمت اطلاعات در حال استراحت بودم که ساعت ۳/۵ بود که شاهرخ فوراً آمد بیدارم کرد و گفت یک مأموریت فوری پیش آمده برو لودر را بردار و برو به سمت (زندانی) عادل‌آباد و من هم لودر را برداشتم و

در پشت دره که میان دو تنه بزرگ بود که دیدم یک
از بچه های دارستانی آمد و به من گفت سینه همین کینه را بخوری بکن
حاکت سنگی خود و من اینکار را کردم بعد که کارم تمام شد و چادر
خود را بالا رفتم دیدم که دو نفر دیگر از دارستانی عقب نشسته اند
و دیدم که دو زن و یک مرد و یک بچه ای هم حاضر که همه خنده میزدند
ولی داغان چون غلیظ گشت خورده بودند یکی از زن ها هم آن مرد بود
و دیگری خواهرش و هر دو زن نیز مورد تجاوز قرار گرفته بودند که دیدم
مرد را دراز خوابانند و زن او و خواهرش را نیز گشت کردند و به من
گفت که پدر را بیاور و ناله ی پدر را بگذار روی پای او و فشار بده
اول بر این سمت بر دیگر سمت پدر را آوردم ناخن را گذاشتم روی ران
پاهاش ولی هنوز فشار نداده بود که دیدم جعفر و بچه های دارستانی
دورتر شمع شدند و گفتند حال معرف می زنی ما نه که یکبار با صدای
سفیفی گفت مرت بر خیز که به من گفتند فشار بده و من یک
فشار به بیل پدر دارم که یک دفعه دو پای او زیر بیل و ناخن پدر
نه شد ولی بیخوش شد گفت بیا به طرف زن ها آمدم به به طرف زن
آن مرد و گفت که بیل را بگذار یکی از ناخنهای او را روی کمرش
من هم اینکار را کردم

فوراً به سمت عادل‌آباد رفتم. علی پارسا با موتور آمد و گفت زودتر پشت سر من بیا و من هم این کار را کردم و رفتیم یک زمین کشاورزی متروکه که حدود ۱/۵ کیلومتر با عادل‌آباد فاصله داشت تا رسیدم دیدم ۳-۴ خودرو ایستاده و ۲۷ نفر را خوابانده‌اند که همه به رگبار بسته شده بودند و به من گفتند که تا روز نشده فوراً کار را تمام کن و من شروع کردم به کار. حدود نیم ساعت بعد کارم تمام شد که گفتند جسد‌ها را هل بده داخل گودال و خاک بریز رویش و خود دادستان هم آنجا بجا بود. من فوراً این کار را کردم و آن محوطه را صاف نمودم و همه رفتند و من هم رفتم. جریان این ۲۷ نفر این بود که شب ۲۲ بهمن با پاسداران زندان درگیر شده بودند و همه را از بند بیرون آورده و به رگبار بسته بودند.

۱۲ - زمین بزن:

ساعت ۴ عصر بود که شاهرخ مرا دید و گفت فردا صبح باید بروی زمین بزن می‌خواهیم یک جایی را صاف کنیم و من گفتم که فردا می‌خواهم بروم کرج. پرسید ساعت چند؟ گفتم: ساعت ۹ شب با هواپیما. او گفت که ۲ ساعت بیشتر کار ندارد و من گفتم بسیار خوب می‌آیم. صبح روز بعد لودر را برداشتم و رفتم. خودم هر موقع که لودر مأموریت داشت می‌دانستم برای چه هست چون ما با لودر اصلاً کاری بجز این کار نداشتیم. شاهرخ گفت برو به اتاق کارگزینی اطلاعات یک بی‌سیم تمپو بردار و به سمت بزن برو. ولی با من در تماس باش. گفتم کد بی‌سیم کجا هست؟ گفت: داخل کشوی میز و من آنها را برداشتم و رفتم. حدود ساعت ۱۰/۳۰ بود که رسیدم به آنجا و به شاهرخ اعلام کردم که رسیدم و گفت سلاح را مسلح کن و باش تا بیایم. ساعت حدود یک بود که دیدم کمپرسی ولودر کمیته با شماره شخصی و به

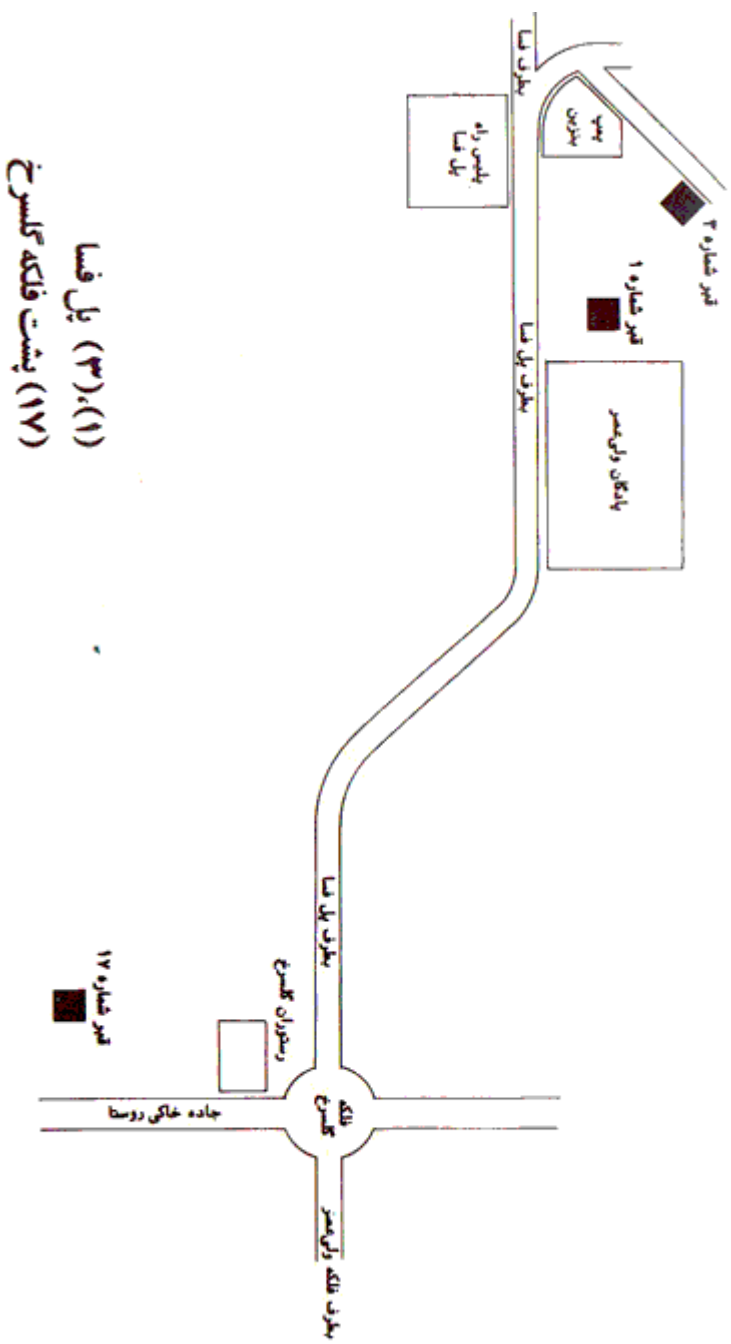
رانندگی خود شاهرخ همراه جعفر جوانمردی و رنو پنج دادستانی که ۳ نفر از افراد دادستانی داخل آن بودند و آمدند و فوراً شاهرخ جایی را به من نشان داد و گفت: زود اینجا را گود کن و من این کار را کردم. بعد گفت: بیا بالا کمک کنیم چادر را جمع کنیم و وقتی رفتم بالا دیدم که عقب کمپرسی حدود ۷ الی ۸ جسد تیرباران شده قرار داشت و کف کمپرسی هم‌خونی شده بود، چادر را جمع کردیم و شاهرخ دنده عقب آمد و همه را خالی در گودالی خالی کرد و به من گفت رویش خاک بریز و صاف کن. من این کار را کردم و بعد گفت یک بیل خاک هم بریز در کمپرسی که این خونها تمیز شود و این کار را کردم و بعد بازگشتیم.

۱۳ - بالای دروازه قرآن:

یک روز حوالی ظهر من جهت کاری به دادستانی رفته بودم که دادیار شعبه ۲ گفت که از کمیته با تو کار دارند. گوش را برداشتم و دیدم جعفر مقرر است. گفت شاهرخ کار فوری دارد و گفته که زودتر بیا و من فوراً رفتم کمیته. شاهرخ گفت: نهار بخور تا ساعت ۲ برویم جایی کار داریم. ساعت ۲ به من گفت: برو لودر را بردار و برو یک کیلومتر بالاتر از دروازه قرآن و من رفتم، دیدم جعفر جوانمردی با موتور ایکس - ۷ آمد و گفت: برو حدود ۷۰۰ متر بالاتر سمت چپ نگاه کن بچه‌ها را می‌بینی و من رفتم و دیدم که دو عدد نیسان چادردار ایستاده و رفتم جلو. آنجا خانه‌های قدیمی و مخروبه وجود داشت و هشت جنازه را داخل یک چاه انداخته بودند، به من گفتند که چاه را پر کنم و من هم این کار را کردم.

۱۴ - جاده کمربندی:

یک روز ظهر در اتاق تحقیقات مشغول کار بودم که شاهرخ



(۱)، (۳) پل فسا
(۱۷) پشت فلکه گلشن

همراه شکری‌پور آمد و از من پرسید: روبراه هستی یا نه؟ و پس از یکی دو شوخی به من گفت که ساعت ۳ شب مأموریت داریم تو باید سر ساعت ۳ در محل باشی. محل جاده کمربندی پشت زندان عادل‌آباد از طرف احمدآباد بود. در اینگونه مواقع همیشه به من می‌گفت که سلاح را مسلح کن و من حدود ساعت دو شب بود که حرکت کردم. در جاده عادل‌آباد سپاه مرا گرفت که فوراً کارت را نشان دادم و رفتم و ساعت حوالی ۳ بود که دیدم علی پارسا و هدایت و روستا با موتور هند ۲۵۰ آمدند و گفتند با چراغ خاموش پشت سر ما بیا. گفتم هوا خیلی تاریک است نمی‌شود. در جواب گفت: بهرحال یکجور بیا و من به آهستگی راه افتادم و وارد یک جاده خاکی شدیم که جاده خیلی خراب و پر از گل و لای بود که حدود ۱ کیلومتری که رفتیم علی به من گفت: همین بغل را بکن و من کندم. نیم ساعت بعد جعفر جوانمردی و شکری‌پور با یک موتور هوندا ۱۲۵ و نیسان هم آمدند و سه گونی و جسد یک زن که صورت او درست مشخص نبود و جسد یک دختر حدود ۱۵-۱۴ ساله را داخل گودالی انداختند. پرسیدم این گونی‌ها چی هست که جعفر گفت از همین کثافت و من هم خاک رویشان ریختم و آنجا را صاف کردم و برگشتم. بعداً متوجه شدم پاها و دستهای آنها را بوسیله اره برقی قطع کرده بودند.

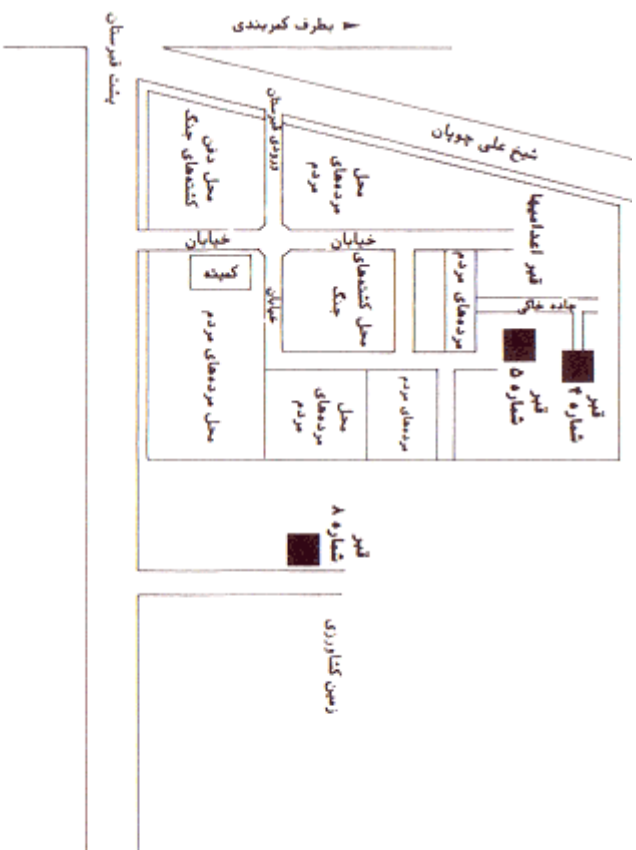
۱۵ - جاده شیراز- مرودشت:

یک روز که من برای کاری به یک بیمارستان رفته بودم پارسا دنبال من به آنجا آمد و گفت: شاهرخ گفته سریع خودت را برسان. من فوراً به کمیته آمدم و شاهرخ گفت: برو لودر را بردار تا برویم به سمت اکبرآباد تا ظهر است و هوا گرم است برسیم. من رفتم فوراً لودر را برداشتم و حرکت کردیم. حدود ۳ کیلومتر به اکبرآباد مانده بود که

دیدم خود شاهرخ با بام و آلبالوئی رنگ با رحیم محمدی و مجتبی کاوه و یکی از عوامل دادستانی به من علامت دادند و من پشت سرشان با فاصله راه افتادم. جعفر جوانمردی و جعفر موفر نیز آنجا بودند. پشت یک باغ انگور که رسیدیم فوراً گفتند یک گودال عمیق و بزرگ حفر کن و من گودالی بصورت سنگر عمیق درآوردم که بعد از اتمام کار جعفر گفت: پشت سر من بیا. حدود ۸۰ - ۷۰ متر از گودال دور شده بودم که دیدم ۷ جنازه سرتاسر خون‌آلود درهم غلطیده‌اند که اصلاً قابل شناسائی نبود. من با لودر حدود ۱۰ سانت خاک از زمین برداشتم تا توانستم آنها را با خاک جمع کنم و بعد داخل گودال ریختم و آنجا را مسطح کردم و رفتم.

۱۶ - جاده شیراز- مرودشت:

روزی می‌خواستم برای مأموریت به تهران بروم و رفته بودم به دبیرخانه تا حکم مأموریت را تایپ کنم که شاکری گفت: حکمات لغو شده و برو پیش شاهرخ. وقتی پیش شاهرخ آمدم، حالش خیلی بد بود. به من گفت: برو روبروی پادگان حمزه تا کمپرسی بیاید و یک مخلوط بار کن تا بیاورد. روبروی پادگان زمین وسیعی بود که دیدیه پشت باباکوهی منتهی میشد و این زمین را بعداً سپاه گرفت. بعدازظهر بود که من لودر را برداشتم و رفتم به آن نقطه. کمپرسی کمیته که یک لودر نمره شخصی بود هم آمده بود و حسین پارسا و ۲ نفر از دادستانی با یک موتور سوزوکی آنجا بودند. یکی از افراد داستانی به من گفت: اینجا را بکن و من کندم و بعد کمپرسی دنده عقب آمد و جسد ۱۱ نفر را که بطور فجیعی کشته شده بودند داخل گودال تخلیه نمود و به من گفتند که رویش را بپوشانم و یک بار هم به کمپرسی بزنم و بروم. من هم این کار را کردم و در مسیر بازگشت نزدیک دروازه قرآن بودم که



(۴)، (۵) دارالر حمه
(۸) داخل زمین کشاورزی پشت قبرستان

دیدم کمپرسی خاک را دارد خالی می‌کند.

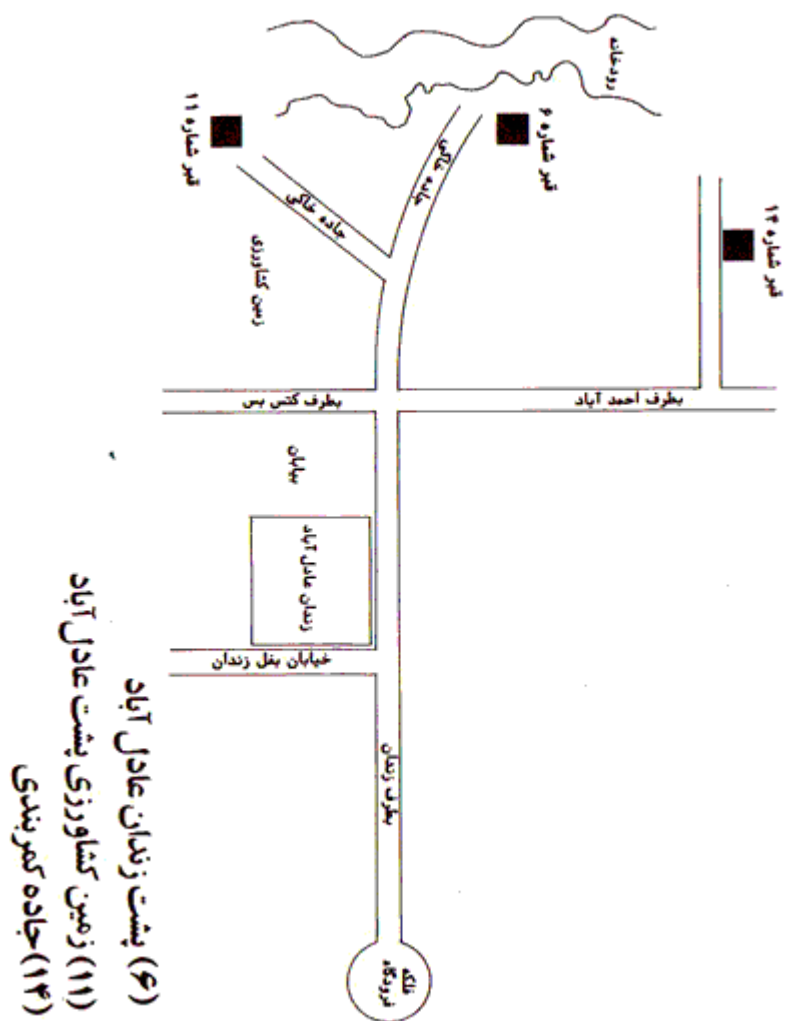
۱۷ - پشت فلکه گل‌سرخ:

یک روز من مریض بودم و در خانه استراحت می‌کردم که علی پارسا و ترمزی به خانه‌مان آمدند. همان موقع هم یک مزدور بسیجی که از دوستان من بود به نام مهدی بازآئی خانه ما بود. علی و ترمزی حدود یک ربعی نشستند و بعد به من گفتند: ما کار داریم و می‌خواهیم برویم آمده بودیم احوالت را بپرسیم. بعد علی به من گفت: چند لحظه بیا بیرون کارت دارم و گفت: آقای شکری‌پور و شاهرخ گفتند که هر طور شده برای ساعت ۹ شب بیا کمیته و من هم ساعت ۹ شب علیرغم مریضی رفتم. شکری‌پور و شاهرخ و آخوند انصاری در اطاق انصاری بودند. بعد از احوال‌پرسی شاهرخ به من گفت: برای ساعت ۱۰ لودر را بردار و برو فلکه گل‌سرخ، یکی از بچه‌ها هم همان حوالی است. من راه افتادم و هنوز به فلکه گل‌سرخ نرسیده بودم که عبداللہی یکی از مزدوران اطلاعات کمیته با موتور آمد و به من گفت: پشت سر من بیا. رفتیم فلکه گل‌سرخ که سمت چپ آن یک جاده شنی بود و در مسیر جاده که به یک روستا می‌رفت حدود ۲ - ۳ کیلومتر رفتیم. سمت راست و چپ جاده بیابان بود و به من گفت بپیچ سمت راست. رفتم کنار جویی که اصلاً راه نبود و حدود ۱۵۰ متر جلوتر راندم که گفت: همین بغل را بکن و فوراً اینکار را کردم. او با بی‌سیم تماس گرفت و گفت: حاضر است که بعد از یک ساعت همان تویوتای کویتی که چادر روی آن کشیده بودند آمد و جسد ۴ نفر کف تویوتا روی هم افتاده بودند. راننده تویوتا بان‌شی از دادستانی زندان و جعفر جوانمردی هم همراهش بود. من و عبداللہی با بان‌شی که کمک کرد تا اجساد را که همگی پس از شکنجه‌های زیاد با ضربه چاقو از پای درآمده بودند و دل و روده یکی

از آنها کاملاً بیرون ریخته بود، از ماشین پیاده کردیم و بعد جعفر هم آمد و کمک کرد تا آنها را داخل گودال انداختیم و من رویش خاک ریختم و فوراً از آنجا دور شدیم.

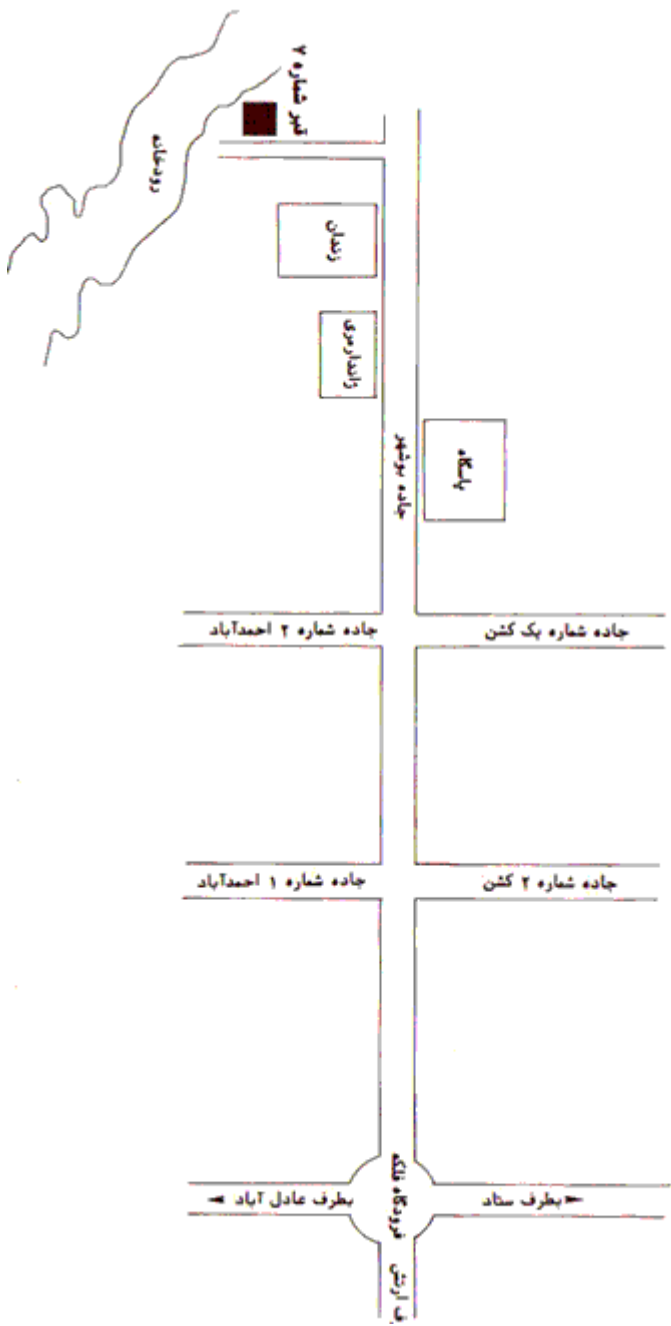
۱۸ - دریاچه نمک:

یک روز صبح بود که من مرکز پیام کار می‌کردم که فرماندهی مرا خواست. آن موقع مقدم بود. در آنجا دیدم که شاهرخ و آخوند انصاری و داوودی آنجا هستند و مقدم به من گفت: امروز در اختیار شاهرخ باش و شاهرخ گفت که لودر را بردار و برو جاده کفترک و من هم لودر را برداشتم و رفتم جاده کفترک. جعفر جوانمرد و عبداللّهی با یک موتور ایکس - ۷ آمدند و یک جاده خاکی را نشان دادند و گفتند از این جاده بیا و خودشان جلوتر رفتند. من حدود ۴ کیلومتر رفتم که دیدم آنها آنجا ایستاده‌اند و به من گفتند از این مسیر پشت سر ما بیا یعنی سمت چپ جاده و من رفتم تا رسیدم به دریاچه نمک. درست کنار خود دریاچه به من گفتند تا گودال بکنم که من حدود نیم متر گود کردم و آب بالا آمد. گفتند بیا این طرفتر و حدود ۵۰ متر آمدم اینطرفتر و در حال کار بودم که دیدم یک کمپرسی ۹۱۱ بنز با شماره شخصی که یک نفر از دادستانی رانندگی آن را می‌کرد و یک نفر هم بغل دستش بود، به همراه دو موتورسوار با فاصله ۱۰ دقیقه که هر دو دوپشته از افراد دادستانی بودند، آمدند و بعد از آنها شکری‌پور آمد. کار من که تمام شد، جعفر و دو نفر دیگر از افراد دادستانی یک چادر که داخل کمپرسی بود را جمع کردند و کمپرسی عقب عقب آمد و سریعاً تعدادی جسد را که همگی به طرز فجیعی کشته شده بودند، داخل گودال خالی کرد و رفت و به من گفتند که زود رویشان خاک بریزم و آنجا را صاف کردم و آمدم. بعداً سئوال کردم که چند نفر بودند و کجا



اعدام شده‌اند که جعفر گفت: ۱۳ نفر از منافقین بودند که صبح زود در دادستانی به دار کشیده شدند.

(۷) جاده بوشهر بالاتر از پاسگاه پلیس راه



فصل چهارم
زندانی‌های «مخفی» رژیم
در شیراز و چند شهرستان

۱ - زندان خلیلی:

شیراز خیابان ملاصدرا خیابان خلیلی کمیته زندان مخفی که دارای ۴۵ سلول و اتاق شکنجه با مدرن‌ترین ابزار شکنجه می‌باشد منجمه دستگاه شلاق‌زنی برقی و دستگاه ریختن قطره‌قطره آب سرد بر روی پیشانی و دارای ۴ اتاق جمعی می‌باشد و زندان زیرزمین بوسیله کانتینر ساخته شد که روی آن خاک و بتون شده و درب وزودی آن که کف زمین واقع شده که برقی می‌باشد. مسئول زندان حمید خلاشی.

۲ - زندان بیدادگاه ضدانقلاب:

شیراز خیابان سپاه پشت خود دادگاه واقع شده که دارای حدود ۷۰ سلول و اتاق شکنجه می‌باشد و اتاق جمعی هم ندارد. مسئول زندان بانثی.

۳ - زندان کمیته مرکزی:

شیراز فلکه ستاد خیابان باغ‌صفا پشت ساختمان بازپرسی که دارای ۱۵ سلول و ۲ اتاق بزرگ جمعی و اتاق شکنجه که معروف به اتاق تعزیر است، می‌باشد. مسئول زندان مجتبی کاوه.

۴ - زندان زنان کمیته مرکزی:

شیراز حوالی خیابان باغ صفا دارای ۷ سلول و ۲ اتاق جمعی می‌باشد و دارای اتاق شکنجه. مسئول زندان شکری‌پور.

۵ - زندان سازمان قضائی:

شیراز فلکه ارتش سوم ساختمان سازمان قضائی پشت ساختمان که دارای ۲ اتاق می‌باشد و شکنجه هم همانجا می‌کنند. مسئول حسینی

۶ - زندان دادگاه سپاه:

شیراز خیابان فردوسی که این ساختمان مصادره‌ای است که دارای حدود ۱۰ سلول و ۲ اتاق جمعی و دارای اتاق شکنجه می‌باشد که پشت ساختمان بین درختان واقع شده است. مسئول زندان جباری.

۷ - زندان اداره اطلاعات:

شیراز خیابان قصرالدشت کوچه ساسانی، ساختمان مصادره‌ای است. دارای اتاق شکنجه نیز هست. مسئول زندان صدیقی.

۸ - زندان اداره اطلاعات:

شیراز قلعه هنگ به سمت سینما سعدی دست چپ کوچه دوم ساختمان دو طبقه سنگی که پشت آن هم به خیابان هواپرد منتهی می‌شود و دارای اتاق شکنجه می‌باشد.

۹ - زندان اداره اطلاعات:

شیراز خیابان وصال شیرازی چهارراه شکوفه به سمت چهارراه خیرات سمت راست باغی بزرگ است که ساختمانی در وسط آن واقع شده که مصادره‌ای می‌باشد که دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد.

۱۰ - زندان مرکزی (ساواما):

شیراز خیابان ستاد به سمت چهارراه زند دست راست ساختمان بزرگ مصادره‌ای که درب اصلی آن واقع در خیابان خیام داخل کوچه باز می‌شود که دارای سلول و اتاق شکنجه می‌باشد.

۱- زندان خللی: شیواز خیابان ملاء صدرا خیابان خللی کمیته زندان-
 منفی که دارای ۴ سلول می باشد دارای اطاق شکنجه با مدرن ترین
 ابزار شکنجه منجمله دستگاه شلاق زنی برقی و دستگاه ریختن قهوه غلب
 می در روی پیشانی و دارای ۴ اطاق جمعی می باشد و زندان زیر زمین
 برسیله کاشی ساخته شد که در آن خاک و پتو شده و درب ورودی آن
 که کف زمین واقع شده که برقی می باشد مسئول زندان حمید غلامی.

۲- زندان بیدارگاه خود انقلاب: شیواز خیابان سپاه پشت سفید دارنگاه
 واقع شده که دارای حدود ۱۰ سلول می باشد دارای اطاق شکنجه و
 اطاق جمعی هم ندارد مسئول زندان بانیش

۳- زندان کمیته مرکزی: شیواز فکله سادات خیابان باغ صفا پشت ساختمان
 بازرسی که دارای ۴ سلول و ۱۰ اطاق بزرگ جمعی می باشد دارای
 اطاق شکنجه که معروف به اطاق تعزیر است می باشد مسئول زندان
 مجیدی کاوه

۱۱ - زندان اطلاعات مشترک:

شیراز خیابان قانی کهنه به سمت دروازه کازرون سمت راست
زیر ساختمان پذیرش صنایع واقع شده است که دارای اتاق شکنجه هم
می‌باشد.

۱۲ - زندان اطلاعات مشترک:

شیراز سمراه شیشه‌گری پشت ساختمان صنایع خودکفائی سپاه
که هم دارای سلول و هم دارای اتاق شکنجه می‌باشد.

۱۳ - زندان والعدیات:

شیراز پل پارکینگ، پارکینگ قدیم که هم دارای سلول و هم
اتاق جمعی و هم اتاق شکنجه می‌باشد.

۱۴ - زندان اداره اطلاعات:

شیراز خیابان قانی کهنه سمت راست بطرف دروازه کازرون
زیرزمینی که ساختمان دادگاه صنفی روی آن قرار دارد که هم دارای
سلول و هم دارای اتاق شکنجه می‌باشد.

۱۵ - زندان اطلاعات کمیته:

شیراز خیابان ۲۰ متری لاله خانه مصادره‌ای صندل سیاه که
دارای ۱۰ سلول و ۲ اتاق جمعی و یک اتاق شکنجه می‌باشد. مسئول
کرامت زراعت.

۱۶ - زندان ویژه:

شیراز خیابان عفیف‌آباد کوی پزشکان که باغ بزرگی

است که دو ساختمان بزرگ دارد که این ساختمان مصادره‌ای است و دارای اتاق شکنجه و اتاق تجاوز می‌باشد.

۱۷ - زندان مستضعف:

شیراز جاده بوشهر نرسیده به خیابان احمدآباد باغ بزرگی است که ساختمان بزرگی در وسط آن واقع شده که جنب همان ساختمان ساختمانی ساخته شده که حدود ۶۰ سلول دارد و دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد و درب ورودی اصلی آن که وارد و خارج می‌شوند در پشت باغ در ضلع غربی آن که به بیابان منتهی می‌شود، واقع شده است.

۱۸ - زندان سپاه:

شیراز فلکه ستاد به سمت زند کوچک دوم داخل کوچه ساختمانی قدیمی و بزرگ که مصادره‌ای است که دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد.

۱۹ - زندان سپاه:

میدان مصدق جنب میدان به سمت دروازه قصابخانه مدرسه‌ای بزرگ است که سپاه آن را مصادره کرده و آن را زندان کرده است که اتاق‌های پشتی آن را به صورت سلول درآورده و دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد و حفاظت آن توسط سپاه پاسداران است.

۲۰ - زندان کانون:

شیراز خیابان قصرالدشت چهارراه زرگری جنب بسیج که باغ بزرگی است که خانه‌ای بزرگ وسط آن قرار دارد و این باغ و ساختمان نیز مصادره‌ای می‌باشد اتاق تجاوز و اتاق شکنجه دارد و تمام زنان

سرشان را از ته زده‌اند.

۲۱ - زندان شماره ۲۰۰ مشترک:

شیراز قصرالدشت خیابان همت سمت راست کوچه باغی، باغ بزرگی است که درب آن خیلی بزرگ به رنگ قرمز سمت راست واقع شده که مصادره‌ای می‌باشد. ساختمانی ضلع شمال غربی آن واقع است که دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد و تمام رفت‌وآمدها به آن محل در روز کم است و بیشتر مواقع هم با نیسان یا وانت‌بار اتاق‌دار که دارای درب می‌باشد به آنجا رفت و آمد می‌شود و چند سگ تربیت‌شده هم آنجا هست.

۲۲ - زندان امنیت و جرائم کمیته:

شیراز قصرالدشت جنب کلانتری ۵ که این ساختمان مصادره‌ای است که ساختمان پشتی آن زندان می‌باشد و دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد. مسئول نسیمی.

۲۳ - زندان پیگیری ساوا:

شیراز خیابان خیام نرسیده به چهارراه خیرات دست راست جنب بهداشت و درمان ساختمان مصادره‌ای که شدیداً هم حفاظت می‌شود.

۲۴ - زندان ۰۱ اطلاعات:

شیراز آخر خیابان زرگری کوچه خاکی که در این کوچه تماماً باغ می‌باشد که در یکی از باغها چند ساختمان می‌باشد و نیز اتاق اعتراف هم دارد و شدیداً تحت مراقبت است.

۲۵ - زندان ویژه:

شیراز سد دروزن که جاده آن از داخل خود روستای دروزن رد می‌شود که به یک دره منتهی می‌شود که کنار دریاچه است که قبلاً معتادان را به آنجا می‌بردند ولی الان زندانیان سیاسی را به آنجا می‌برند که دارای اتاق شکنجه و سلول نیز می‌باشد و اطراف آن بوسیله سیم خاردار و مین که سیم خاردار آن وصل به برق است و اکثر مین‌های آن هم تله‌ای می‌باشد و اطراف آن ۶ پست دیدبانی به اضافه ۳ پست کمین وجود دارد و هر کسی که در آن حوالی باشد به ضرب گلوله از پای در می‌آید.

۲۶ - زندان گل طلانی:

که واقع در کیلومتر ۱۷ جاده شیراز مرودشت واقع شده در یک پادگان بزرگ سپاه بنام پادگان احمدبن موسی که این زندان در زمان شاه زیر یک تپه بزرگ ساخته شد که روی آن یک ساختمان دایره مانند قرار دارد که درب آن نیز از خود پادگان جدا می‌باشد و هیچ فرد پادگان آن حوالی نمی‌تواند برود و کلاً دارای سلول و اتاق شکنجه می‌باشد.

۲۷ - زندان میثم:

شیراز ۴ - ۳ کیلومتر بالاتر از دروازه قرآن دست چپ ساختمانی بزرگ که در وسط دو تپه بزرگ قرار دارد که این ساختمان نیز مصادره‌ای می‌باشد که سپاه آن را تعمیر کرده و بعنوان زندان از آن استفاده می‌کند.

۲۸ - زندان نیروهای مسلح سیاسی:

شیراز فلکه خاتون به طرف قطعه شاهزاده بگم مقر صاحب‌الزمان ساختمان ضلع جنوب شرقی آن که دریش هم از همان پشت باز می‌شود و جدا از مقر می‌باشد. دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد.

۲۹ - زندان اطلاعات مشترک:

شیراز کیلومتر ۷ جاده شیراز مرودشت جنب پلیس راه که این زندان جدید می‌باشد و کلاً دارای سلول و اتاق‌های جمعی و اتاق‌های شکنجه نیز می‌باشد و بندبند است. برای رد گم کردن بر سر در آن نوشته‌اند سپاه عشایری فارس.

۳۰ - زندان سلمان یک:

شیراز چهارراه حافظیه به سمت دروازه قرآن سمت چپ جنب هتل سعدی ساختمان بزرگی می‌باشد که جنب دیگر آن هم تعمیرگاه کمپته هست. این ساختمان نیز مصادره‌ای می‌باشد و دارای اتاق شکنجه و اتاق جمعی است.

۳۱ - زندان سلمان ۲:

شیراز جاده بوشهر ۲ کیلومتر بالاتر از پلیس راه شیراز بوشهر و کمی بالاتر از پاسگاه ژاندارمری دست چپ که به صورت پایگاه می‌باشد که اطراف آن با دیوار بلند و سیم خاردار پوشیده شده و متعلق به اطلاعات مشترک می‌باشد محل اعدام و تیرباران هم هست.

۳۲ - زندان منصوری:

شیراز شیخ علی چوپان قبرستان دارالرحمه کمپته که ساختمان بزرگ پشت آن زندان است که اتاق شلاق‌زنی هم دارد.

۳۱- زندان سلمان ۲: شیواز عابد بر شرف کیلوچی بالائی از پلیس راه شیواز-
بر شرف کیلوچی بالائی از پاشاه ژاندارم کی دست سیمپ که بصورت پانگناه می باشد
که اطراف آن با دیوار بلند و بیم خاردار پوشیده شده و متعلق به اطلاعات
مشرک می باشد محل اعدام تیرباران نیز می باشد

۳۲- زندان منصور: شیواز شیخ علی چرویان قبرستان دارالرحمة کمیته که ساختمان
بزرگ پشت آن زندان است که اطاق شلاق زنج هم دارد

۳۳- زندان اطلاعات داراب: سردار اب خود کمیته ساختمان بغل آن که دارای
۵ سلول و سه اطاق جمعی می باشد و دارای اطاق شکنجه و دارای حقوق اعدام
نیز می باشد

۳۴- زندان اطلاعات موروث: شرموردشت فرمانداری سپاه ساختمان
جدیدی که ساخته شده که دارای سلول و اطاق شکنجه نیز می باشد به -
می گردانی حمید نور

۳۳ - زندان اطلاعات داراب:

شهر داراب ساختمان بغل کمیته که دارای ۶ سلول و سه اتاق جمعی می‌باشد و دارای اتاق شکنجه و دارای جوخه اعدام نیز می‌باشد.

۳۴ - زندان اطلاعات مروداشت:

شهر مروداشت فرمانداری سپاه ساختمان جدیدی که ساخته شده که دارای سلول و اتاق شکنجه نیز می‌باشد به سرکردگی حمید نوری.

۳۵ - زندان دادستانی مروداشت:

واقع در ساختمان دادستانی دارای اتاق شکنجه و سلول نیز می‌باشد.

۳۶ - زندان اطلاعات ویژه:

مروداشت جنب کارخانه بیسکویت‌سازی پشت کمیته ضدخلقی که دارای سلول و اتاق شکنجه می‌باشد و دارای محل تیرباران نیز می‌باشد.

۳۷ - زندان اطلاعات آباده:

شهر آباده جنب کمیته ضدخلقی ساختمان بغل آن تحت کنترل کمیته می‌باشد.

۳۸ - زندان اطلاعات سپاه:

مروداشت خیابان کمربندی جنب جاده عمادآباد استودیوم ورزشی کشاورز ساختمان بزرگ ضلع جنوب شرقی آن که دارای سلول و اتاق جمعی و اتاق شکنجه نیز می‌باشد.

۳۹ - زندان اطلاعات فیروزآباد:

مستقر در کمیته آن که دارای ۴ سلول و ۲ اتاق جمعی می‌باشد و اتاق شکنجه هم دارد.

۴۰ - زندان اطلاعات سپاه:

فیروزآباد داخل سپاه ساختمان ضلع شمال شرقی آن که دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد.

۴۱ - زندان عقاب:

اهواز کمیته مرکزی که دارای اتاق شکنجه و سلول نیز می‌باشد و دارای مدرن‌ترین ابزار شکنجه است.

۴۲ - زندان اطلاعات مشترک اهواز:

چهارشیر به سمت جاده مسجد سلیمان نرسیده به فرودگاه دست چپ خیابان دوم انتهای خیابان ساختمان بزرگ سه طبقه که در زیرزمین آن زندان می‌باشد و دارای اتاق شکنجه می‌باشد.

۴۳ - زندان اطلاعات اصفهان:

میدان انقلاب جنب سپاه اصفهان که این زندان دارای سلول و اتاق شکنجه نیز می‌باشد.

۴۴ - زندان ثارالله:

کرج کسری خیابان دوم داخل آن که ساختمان بسیار بزرگی بود.

۴۵ - زندان اطلاعات فسا:

اول شهر فسا یک کیلومتر مانده دست راست که باغی بزرگ است که در وسط این باغ جدید ساخته شده دارای اتاق شکنجه و محل تیرباران نیز می باشد.

۴۶ - زندان اطلاعات ویژه:

بعد از پل باغ صفا کوچه ۱۲ متری جنب خیابان ساحلی داخل ۱۲ متری ساختمان بزرگ و سنگ چسبان است این ساختمان مصدراهی می باشد.

۴۷ - زندان اطلاعات ویژه:

از سمت پارک شهر بطرف فلکه دانشجو سمت راست حوالی کوچه ۱۴ ساختمان دو طبقه که نزدیک درب حیاط می باشد.

۴۸ - زندان اطلاعات:

اهواز جاده شیراز پادگان گلف ضلع جنوب غربی آن دو ساختمان بزرگ است که کلاً زندان می باشد.

۴۹ - زندان اطلاعات:

مسجد سلیمان سپاه پاسداران ساختمان جدید و بزرگ پشت آن که دارای اتاق شکنجه و سلول نیز می باشد.

۵۰ - زندان اطلاعات گچساران:

شهر گچساران ساختمان های سازمانی شرکت نفت که ساختمانی

بزرگ که متعلق به شرکت نفت می‌باشد که واگذار شده به اداره اطلاعات مشترک که جنب سپاه این شهر واقع شده است.

۵۱ - زندان اطلاعات یاسوج:

وارد یاسوج که می‌شوی و از شهر به سمت جاده اصفهان که می‌روی آخر شهر پشت اداره جنگل‌بانی ساختمانی نوساز است و تعدادی درخت هم اطراف آن است.

۵۲ - زندان اطلاعات سپیدان:

وارد شهر که می‌شوی بعد از میدان اول شهر به اولین کوچه که ژاندارمری هم در آن کوچه است آخر همان کوچه که به جز کمیته و آن زندان کسی دیگر در آن کوچه نیست که زندان در زیرزمین بزرگ کمیته واقع شده است.

۵۳ - زندان ضربت مشترک آگاهی:

شیراز رو بروی اداره پست که این زندان در زیرزمین آگاهی واقع شده که کلاً سلول می‌باشد.

۵۴ - زندان اطلاعات استان:

شیراز چهارراه چنچینه جنب جهاد سازندگی که مشرف می‌شود به زیرزمین ساختمانی بزرگ که پشت جهاد واقع شده است که در اینجا هم اتاق شکنجه و هم سلول وجود دارد و درب آن هم جدا است.

۵۵ - زندان سپاه:

شیراز خیابان آریانا از سمت ستاد به زند جنب تبلیغات سپاه

خانه‌ای مصادره‌ای که با دربی کوچک آهنی که سنگر نگهبانی تبلیغات وسط درب این زندان و تبلیغات قرار دارد.

۵۶ - زندان اداره اطلاعات مشترک:

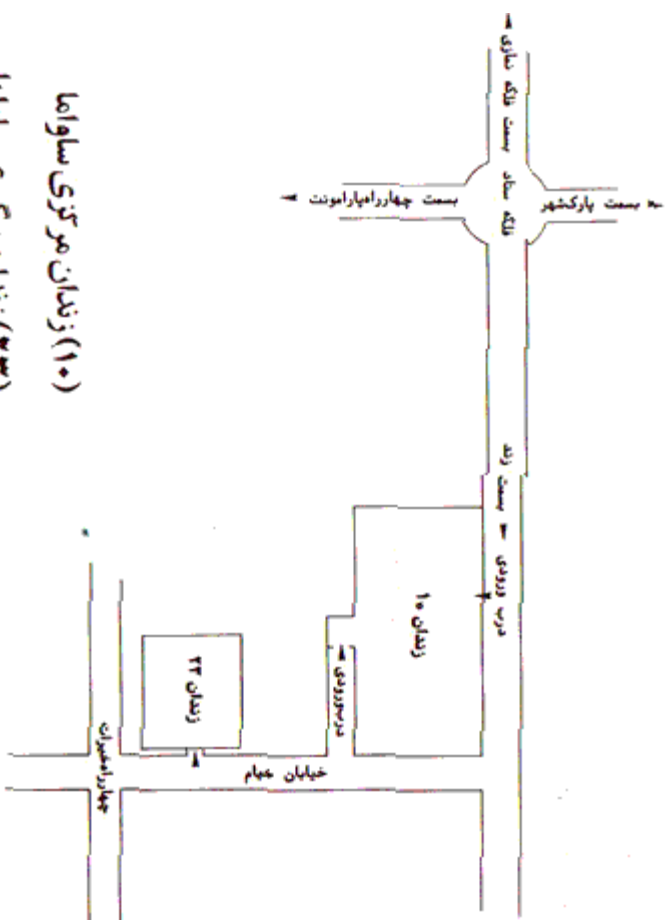
قم میدان انقلاب زیرزمین ساختمان سپاه که هم دارای اتاق شکنجه و اتاق جمعی می‌باشد و حدود ۴۰ نفر ظرفیت دارد درب زیرزمین از اول خود راهرو می‌گذرد و پله می‌خورد و به پائین می‌رود که توسط نگهبان اجازه ورود داده می‌شود.

۵۷ - زندان ضربت اطلاعات کازرون:

نرسیده به داخل شهر کازرون پادگان دستگیر وارد پادگان که می‌شوی یک خیابان مستقیم است که به پشت تمامی ساختمان پادگان می‌رود دو ساختمان بزرگ آخر که به سمت کوه است و آنتن مخابرات دارد زندان می‌باشد که فقط مخصوص مخالفین رژیم می‌باشد که هم دارای اتاق جمعی و اتاق شکنجه و محل تیرباران می‌باشد و مواقع اضطراری از زندانهای دیگر به این زندان منتقل می‌کنند.

۵۸ - زندان اطلاعات ویژه و مشترک:

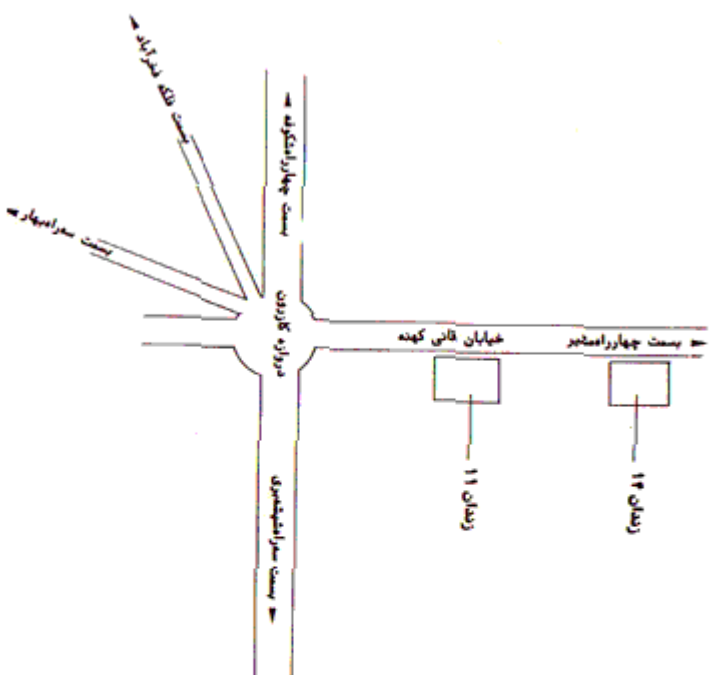
اهواز بطرف خرمشهر سپنتا دست چپ که بزرگترین زندان مخفی خوزستان می‌باشد که ساختمانی است بزرگ که دارای هم سلول و هم اتاق شکنجه می‌باشد.



(۱۰) زندان مرکزی ساواها

(۲۳) زندان پیشگیری ساواها

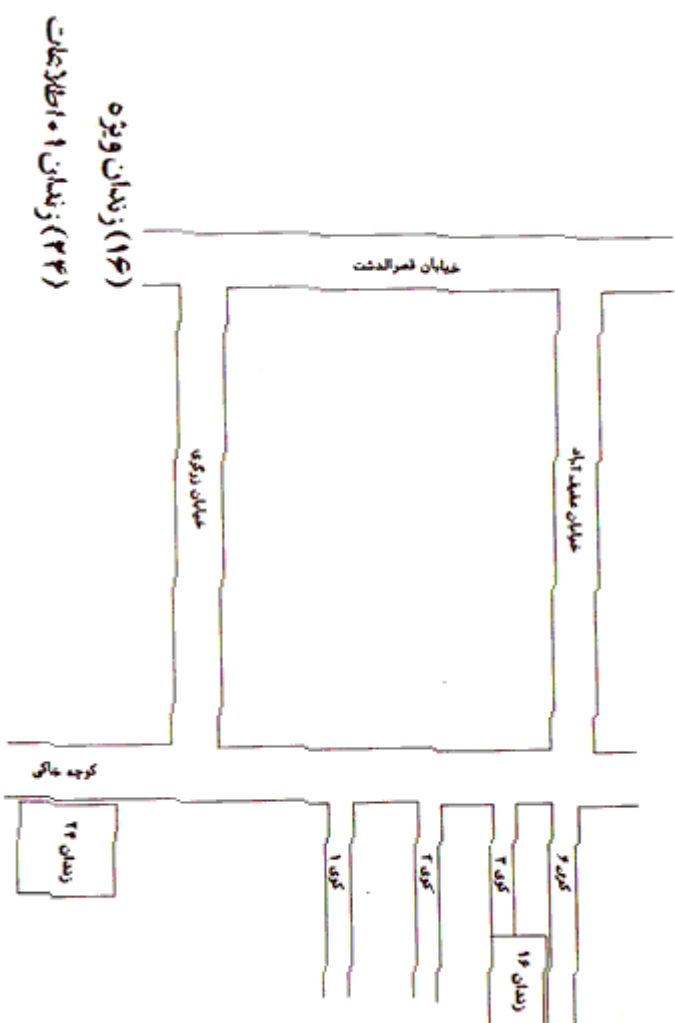
شیراز



(۱۱) زندان اطلاعات مشترک

(۱۴) زندان اداره اطلاعات

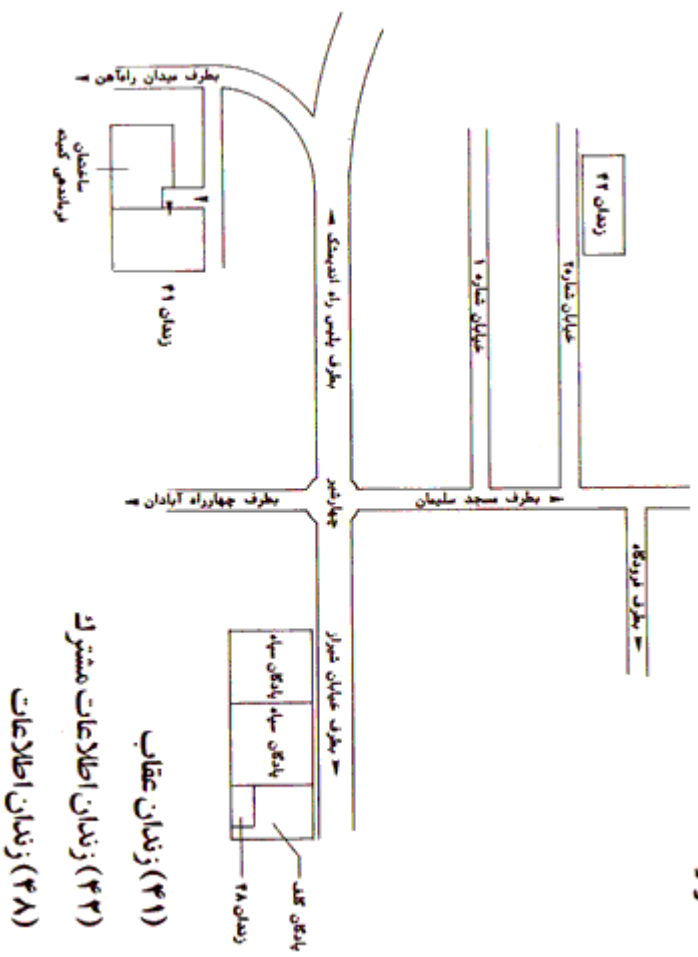
شیراز



(۱۶) زندان ویرانه

(۲۴) زندان ۱۰۱ اطلاعات

امروز



(٤٦)، (٤٧) زندان و تیرہ اطلاعات

فصل پنجم

اسامی زندان‌های مخفی تهران

این زندانها را که نوشته‌ام خودم به آنجا رفتم و این زندانها برای مواقع بازدید نیز استفاده می‌شود و تمامی این زندانها تحت کنترل افراد اطلاعات می‌باشند، اکثر این زندانها را شب می‌روند و افرادی نیز از دور زندان را زیر نظر دارند و همیشه این زندانها زندانی دارد.

۱ - زندان اطلاعات و امنیت کشوری

خیابان پاسداران در بوستان نهم که بغل مرکز درمانی لبافی‌نژاد بعد از چهارراه دوم ساختمانی بود داخل ساختمان زیرزمینی بزرگ داشت که هم اتاق شکنجه و هم اتاق عمومی بود، حدود ۶ الی ۷ اتاق در زیرزمین بود. خانواده ۲ الی ۳ نفر از پاسداران هم در ساختمان‌های طبقه بالا بودند، جهت ردگم کردن.

۲ - زندان اطلاعات ویژه پیگیری

خیابان دکتر علی شریعتی که مستقیم به بزرگراه صدر و میدان قدس تجریش می‌خورد که درست یادم هست که از میدان قدس تجریش ما آمدیم و اولین خیابان بزرگ که گفتند این پل رومی که از جلوی سفارت ترکیه رد شدیم و وارد یک خیابان شدیم که درست حدود ۱۰۰ متر از خیابان رفته بودیم که پیچیدیم سمت چپ داخل یک کوچه وسط‌های کوچه سمت راست یک درب بزرگ بود. داخل که رفتیم از زیرزمین آن دو زندانی سیاسی را تحویل گرفتیم و از یک مسیر دیگر که می‌خورد به بزرگراه صدر آمدیم.

۳ - زندان اطلاعات کمیته مشترک

یادم می‌آید که آمدیم میدان ونک خیابان برزیل پشت

روانپزشکی یک کوچه بود که داخل کوچه شدیم تقریباً یک سوم از کوچه را رفته بودیم که دست راست وارد منزلی شدیم که ۴ نفر را تحویل دادیم و برگشتیم و بعد که مأموریت را انجام دادیم از یک مسیر دیگر که به بزرگراه شیخ فضل‌الله نوری می‌خورد، آمدیم.

۴ - ما از میدان رسالت وارد خیابانی که میدان هلال‌احمر بود و بین میدان هلال‌احمر و میدان نبوت سمت راست پیچیدیم داخل یک خیابان فرعی، اولین چهارراه دست چپ حیاطی بزرگ بود که کمی پائین‌تر از آن هم یک مفاز بود. بعد که وارد شدیم ۲ نفر که بطور فجیع شکنجه شده بودند با چشمان بسته تحویل گرفتیم که ببریم شیراز و این زندان متعلق به اطلاعات دادستانی مرکز بود.

۵ - چهارراه نظام‌آباد به سمت میدان رسالت پشت باشگاه ورزشی رسالت جنب چپ آن یک کوچه پهن است که وارد کوچه که شدیم دومین کوچه دست چپ یک ساختمان دو طبقه بود و زندان اطلاعات و حفاظت بود که دربی نارنجی بزرگ دارد که سر در آن چراغ نصب است که ۳ نفر زندانی را تحویل گرفتیم جهت تحقیقات بیشتر به اوین انتقال دادیم که در حیاط خود اوین اتاق تحویل از ما تحویل گرفت. این زندان متعلق به اطلاعات کمیته می‌باشد.

۶ - پل سیدخندان خیابان ابوذر غفاری کوچه ششم وسط کوچه دست راست ساختمانی وجود دارد این ساختمان دارای زیرزمینی بزرگی است که هم دارای اتاق شکنجه و هم اتاق تعزیر و اتاق جمعی است که افراد دستگیر شده را به آنجا می‌برند جهت بررسی و تحقیقات. این زندان متعلق به اطلاعات مشترک است.

مذاکره در این رسالت رفتیم و وارد خشتابلی خیلدانی که میزبان هلال
 احمد بود و بهین خیلدانی میزبان هلال احمد و سیدان نبوت همه را است
 پیش پدیدیم داخل یک خیلدانی غریبی به نام بشتلاری و درست حدود ۱۰
 ۸۰ متر مانده بود به اولین چهارراه دست چپ خیلدانی بزرگ بود که
 یکی بویین کراز آن هم یک مغازه بود و در ب خیلدانی کرم کرم رفت
 بود که بعد که وارد شدیم به نفر که بطور عجیب شکفته شده بودند با چنان
 بسته عین تر رفتیم که بهریم شتر از ده این زندان متعلق به اطلاعات
 دارستانی میسر بود.

پل سید خندان خیلدانی (بوذرغفاری) کوچه ششم وسط کوچه
 دست راست درب اوله ساخته اند که دو در در یکی بزرگ و یکی کوچک
 که وارد که می شوم این ساختمان چند درخت در حیاط آن است بعد
 دارای زیرزمینی بزرگ است که هم دارای اتاق شکفته است و هم
 اتاق تعزیر و اتاق عجمی که افراد دستگیری را آنجا می برند جهت
 بررسی و تحقیقات و متعلق به اطلاعات مشترک است

زندان منسوب اطلاعات دارستانی، اتوبان تهران هم در هر دو
 عوارضی اتوبان تهران هم انوار عوارضی تهران به سمت قم سمت چپ
 که یک یادمان بزرگ است که اسمی عمارت در آن هستند دو ساختمان
 بزرگ در جنوب غربی آن هست که زندان نیروی منسوب اطلاعات
 دارستانی می باشد که محل تیرباران هم دارد.

۷ - زندان اداره اطلاعات مشترک شهرستان خیابان باغ فیض از طرف فلکه دوم صادقیه بیست و پنج متری پیامبران یک باغ بزرگ است در این باغ یک آپارتمان وجود دارد این آپارتمان زندان می‌باشد.

۸ - زندان ایثار متعلق به اطلاعات دادستانی و کمیته خیابان دماوند جاجرود حوالی خیابان بیست متری بوعلی خانه یک نفر از اعضای اطلاعات است که به کار دیگری مشغول است. طبقه اول خانه متعلق به اطلاعات است که فقط اگر مسئله‌ای باشد شب به آنجا می‌روند.

۹ - زندان اطلاعات ساوا

میدان دکتر فاطمی پشت وزارت کشور که قسمتی از ساختمان زیرزمین وزارت کشور می‌باشد که دارای سلول و اتاق جمعی و اتاق شکنجه می‌باشد که از قسمت وزارت کشور جداست و هیچ کدام از کارکنان وزارت کشور حق ندارند به آنجا بروند.

۱۰ - زندان اطلاعات مشترک میدان سپاه

در این میدان یک پادگان است که به ۴ قسمت تقسیم شده که قسمت پشت متعلق به جمع‌آوری کمکها و اول از سمت میدان زندان و دوم و سوم که بغل اول است متعلق به مهندسی وزارت سپاه و تعمیرگاه او است که این زندان کسانی که زندان مخفی هستند در اینجا نگهداری می‌شوند.

۱۱ - زندان اداره اطلاعات ویژه مهرآباد

در سپاه مهرآباد می‌باشد و زندانی تا تمام مشخصات او روشن نشود همانجا خواهد ماند و شکنجه می‌شود تا همه چیز را بگوید

بعد او را انتقال می‌دهند یا به شهرستان یا به زندانهای دیگر زندان گوشه سمت چپ واقع شده است.

۱۲ - زندان ویژه مشترک پرندک پادگان آموزشی کمیته این پادگان دو در دارد درب ضلع شمال غربی آن که برای تردد افراد پادگان و نیروهای آموزشی است و درب شرقی این ساختمان که در سینه کوه می‌باشد زندان است که مواقع اضطراری از آن استفاده می‌شود.

۱۳ - زندان اطلاعات نیروهای مسلح مربوط به سازمان قضائی کشور که خیابان پیروزی جنب بیمارستان نیروی هوائی پشت یکی از پایگاههای سپاه یک ساختمان است که متعلق به خود پایگاه است که زندان می‌باشد و تحت کنترل اطلاعات نیروهای مسلح می‌باشد.

۱۴ - زندان اداره اطلاعات مشترک کرج یک پادگان هست که در این پادگان زاغه مهمات است که در دل کوه و تپه درست شده است که دو زاغه از سمت چپ سینه‌کوه را اداره اطلاعات گرفته و راه آن از کنار خود پادگان می‌گذرد و تحت کنترل اداره اطلاعات می‌باشد و هیچ کس دیگر حق ندارد آن حوالی برود و می‌گویند که مهمات خطرناک آنجا است.

۱۵ - زندان ضربت اطلاعات دادستانی اتوبان تهران قم روبروی عوارضی اتوبان عوارضی تهران به سمت قم سمت چپ یک پادگان بزرگ است که اسرای عراقی در آن

هستند. دو ساختمان بزرگ در جنوب غربی آن هست که زندان گروه ضربت اطلاعات دادستانی می‌باشد که محل تیرباران هم دارد.

۱۶ - زندان وزارت اطلاعات

میدان پاستور خیابان نخست‌وزیری جنب داروخانه جهاد سمت راست که پست بازرسی نخست‌وزیری است داخل کوچه کلاً زندان وزارت اطلاعات است. فقط نیروهای اطلاعات با برگه تردد مخصوص به آنجا می‌روند.

۱۷ - زندان اطلاعات سپاه تهران

میدان راه‌آهن بطرف دروازه خانی‌آباد به سمت راست حدود ۱۵۰ متر مانده به دروازه خانی‌آباد، پایگاه سپاه، سمت چپ آن ساختمان زندان است.

۱۸ - زندان کل اطلاعات کمیته

تهران میدان آرژانتین ساختمان جدید کمیته که زیرزمین و همکف آن زندان اطلاعات کمیته می‌باشد که کلاً بصورت سلول درآمده است و دارای مدرن‌ترین وسیله جهت گرفتن اعتراف می‌باشد.

۱۹ - زندان وزارت اطلاعات

تهران بزرگراه افسریه پادگان امام‌حسن محل سابق استراحت خاندان پهلوی ضلع جنوبی آن کلاً زندان می‌باشد.

۲۰ - زندان وزارت اطلاعات

تهران بزرگراه افسریه انتهای پیروزی کاخ فیروزه سابق ضلع

شرقی آن کلاً زندان می‌باشد.

۲۱ - زندان ساوا

تهران پاسداران جنب پادگان بهشتی سمت چپ

۲۲ - زندان پیگیری اطلاعات

تهران ولی‌عصر نرسیده به هتل میامی کوچه دوم ۳ ساختمان
بزرگ که از داخل به همدیگر راه دارند.

۲۳ - زندان امنیت و جرائم کل کمیته

میدان بهارستان جنب خود کمیته مرکزی که درب آن از طرف
مجلس قدیم می‌رود.

۲۴ - زندان ویژه کمیته کل

تهران بزرگراه افسریه پادگان ۵ نصر دو ساختمان بزرگ که
ضلع شرقی آن متصل به کوه است کلاً زندان می‌باشد که هم دارای سلول
و هم دارای اتاق شکنجه نیز می‌باشد که از آنجا به اوین منتقل می‌کنند.

گيرک سالن پرواز

one half inch

دورسہ کی ضرورت

۱۹ سالہ

5330046

Today

— 920000 —

77 days

+

(۱۹). (۲۰) زندان وزارت اصلاحیه
(۲۱) زندان ویرانه کمیته کل

بزرگوار افسوسہ

www.ck12.org

مجلس شورای اسلامی

十一